

ساختار هژمونیکستی ایالات متحده آمریکا و نارسایی های آن

دکتر محسن مسرت

پیشگفتار

ایالات متحده آمریکا کمابیش تا نیم سده پس از جنگ جهانی دوم جهان غرب را بی چون و چراهبری می کرد و این رهبری بر سرکردگی اقتصادی، سیاسی، نظامی و نیز فرهنگی استوار بود. ارزش های بنیادین دوران روشنگری و همچنین ارزش های بنیادین در نظام سیاسی ایالات متحده مانند آزادی های فردی، دموکراسی، انسان گرایی و جدایی دین از دولت به گونه چشمگیر در عملکرد سیاسی نمود می یافت. اقتصاد ایالات متحده در طول دهه های اقتصاد سرمایه داری خود کفا و پویا بود. جهان غرب به دنبال اقتباس از شیوه زندگی آمریکایی بود و در سایه مرزبندی با اردوگاه شوروی و بر پایه منافع خودی، همه نهادهای بین المللی زیر سیطره ایالات متحده مانند بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، ناتو و... مشروعیّت می یافت. اگر برخی مداخله گری های امپریالیستی ایالات متحده آمریکا در دوران جنگ سرد از انظار عمومی در غرب پنهان مانده بود، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، آمریکا هر چه بی پرده تر، دیگر روی زشت خود را نشان داد. اگر این چرخش را تنها در پیوند با حکومت نو محافظه کار کنونی ایالات متحده بدانیم، ارزیابی درستی نکرده ایم. سربر آوردن نو محافظه کاران به گونه میسیونرهای مهاجم جنگ پرست نباید این واقعیت را از دید ما دور دارد که ریشه های آمریکایی نورا باید در دوران زمامداری رونالد ریگان یافت و حتی تا هنگام فرو افتادن انفجار بمب اتمی در هیروشیما و ناکازاکی در ۱۹۴۵ بی گرفت.

امروزه جهان بی وقفه به سوی کثرت گرایی و پلورالیسم

پیش می رود. غول های تازه اقتصادی مانند اتحادیه اروپا، ژاپن و چین همچون واحدهای مستقل اقتصادی و سیاسی اعلام موجودیت کرده اند و در آینده نزدیک هند نیز به این گروه خواهد پیوست. آمریکای نو در برابر این دگرگونی، در حقیقت واکنش واپس گرایانه نشان می دهد. رهبران ایالات متحده از آن بیم دارند که موقع بی مانند تاریخی کشورشان را که همچون آهن ربا کارشناسان نخبه، منابع طبیعی و سرمایه های مالی جهان را جذب می کند، برای همیشه از دست بدهند. آنان به جای به کار گرفتن روش های پایدار، می کوشند موقع اقتصادی ایالات متحده و نقش دلار بعنوان ارز تعیین کننده جهانی را با خشونت و در سایه برتری نظامی خود در آینده نیز حفظ کنند. ایالات متحده منطقه خاور میانه و بویژه خلیج فارس را بی پروا به مهمترین اهرم ژئواستراتژیک سلطه گری در برابر دیگر کشورها و قطب های جهان تبدیل کرده است و سرسختانه می کوشد بر همه منابع نفتی فراوان این منطقه چه با هدف به دست آوردن نفت ارزان و چه با هدف داشتن حربه های ژئواستراتژیک در برابر دیگران چنگ اندازد و این کنترل را همیشه گی کند. آمریکای نو از دهه های پیشین بگونه نهاجمی همواره در این راه گام برداشته است که نهادهای اقتصادی بین المللی را به خدمت اقتصاد ملی خود در آورد و بخشی از سرمایه ها و ثروت های جهانی را به شکل رانت سلطه گری غصب کند. در جنگ عراق، ایالات متحده بعنوان ابر قدرت جهانی نشان داد که مایل است از آن پس قدرت خود را بیشتر با «شیوه جنگ آمریکایی» به نمایش بگذارد تا با «شیوه جذّاب زندگی آمریکایی». امروز، ایالات متحده دشمنانه تر و

۱- شکاف اجتماعی درونی، بنیادگرایی

مذهبی و هژمونیک

جامعه آمریکا جامعه‌ای چندفرهنگی، چندقومی و از دید اجتماعی و مکانی بسیار رنگارنگ است. مهاجران غیر اروپایی مانند چینی‌ها و آمریکای لاتینی‌ها در کنار سیاهان آمریکای هنوز در «گتو» زندگی می‌کنند، و بیشتر رنگین‌پوستان تاکنون در جامعه جذب نشده‌اند. بی‌گمان فردگرایی، دموکراسی پایه‌ای بومی و پرهیز از تمرکزگرایی زمینه اجتماعی نیرومندی برای تنوع فرهنگی - هنری پدید آورده و آمریکارها برای بسیاری کسان در جهان جذاب ساخته است، اما در برابر این شالوده، مرکزگرایی و اشنگتن در روابط خارجی - که از پهناوری قاره مانند این کشور و نیز بی‌توجه بودن شهروندان به مسایل روز و مشکلات دیرپای جهانی سرچشمه می‌گیرد، قرار دارد.

بی‌توجهی عمومی آمریکاییان به مسایل جهانی، در حقیقت سیاست خارجی آن کشور را از حوزه کنترل دموکراسی درونی دور می‌کند و به نخبگان حاکم این توان را می‌بخشد که در روابط خارجی بویژه با دولت‌های غیر دموکراتیک جهان سومی همانند دولتهای توتالیتر عمل کنند. برای نمونه، آمریکا در هیروشیما و ناکازاکی بمب اتمی منفجر می‌کند و ۱۸۰ هزار انسان را به کشتن می‌دهد، بی‌اینکه لزوم این کار ضدبشری به نقد و بررسی دموکراتیک کشیده شود؛ جنگ ویتنام را با یک دروغ بزرگ آغاز می‌کند و زمانی دراز بر واقعیتها سرپوش می‌گذارد تا اینکه بازگشت جسد هزاران سرباز آمریکایی توجه شهروندان را به اینکه جنگی در جریان است جلب کند. با دروغ بزرگ وجود خطر جنگ افزارهای کشتار جمعی، به جنگ عراق می‌رود و خاک آن کشور را زیرورو می‌کند، بی‌اینکه نهادهای دموکراتیک درونی کمترین اهمیتی به این کار بدهند. برعکس، یک دروغ گویی به نسبت کوچک در زمینه مسایل داخلی، چنان که در مسئله واترگیت دیدیم، به کناره‌گیری رئیس‌جمهوری می‌انجامد. بدین‌سان، این واقعیت که سیاستهای خارجی آمریکا بویژه در رابطه با جهان سوم بیرون از حوزه نظارت دموکراتیک است یا نظارت اندکی بر آن صورت می‌گیرد، به عاملی بس خطرناک برای صلح جهانی تبدیل شده است.

آثار مثبت شیوه زندگی آمریکایی و سرکردگی فرهنگی ایالات متحده در جهان غرب از یک سو و تهدید دشمن بیرونی در آن دوران، یعنی اتحاد جماهیر شوروی از سوی

بی‌پروا تر از پیش به سازمان ملل متحد که به دست آمریکای کهن برپا شده ضربه می‌زند و گستاخانه خود را بالاتر از حقوق بین‌الملل قرار می‌دهد.

در این شرایط، ارزیابی سیاستها و رفتار آمریکای نو بسیار متفاوت از گذشته است. شناخت آمریکا از بی‌آزار دیدن آن دولت آغاز می‌شود و به مخالفت در بست با آن پایان می‌یابد. این دیدگاهها هر دو بر کنار از آینده‌نگری است و مانع بهره‌گیری از امکانات در راه رسیدن به یک نظام جهانی کثرت‌گرا می‌شود چنین آینده‌نگری برای پرهیز از خطرهای یک‌تازی ایالات متحده برای جامعه جهانی - که به دشواری مهار شدنی است - ضرورت دارد. یک‌تازی و گرایش آمریکا به نظام جهانی تک‌قطبی اینک به مهمترین عامل بی‌ثباتی، درگیری، خشونت و بحرانیهای گوناگون در گوشه و کنار جهان تبدیل شده است. از این رو چاره‌اندیشی برای حل این مشکل و هموار کردن راه رسیدن به جهانی چندقطبی و کثرت‌گرا اهمیت بی‌چون و چرا یافته و پلورالیستهارا چه در اروپا و چه در ایالات متحده و دیگر نقاط جهان در برابر چالشی بزرگ قرار می‌دهد.

اما ساختار سیاستهای یک‌تازانه و انحصارگرایانه آمریکا بسیار پیچیده است. از یک سو ایالات متحده به پشتوانه وسعت جغرافیایی، منابع طبیعی سرشار و توانمندیهای اقتصادی و نظامی همه‌شرايط لازم را برای ابرقدرت بودن و اینکه بتواند روابط بین‌الملل را به سوی جهان تک‌قطبی دلخواه خود براند و آنرا زیر نفوذ بگیرد، دارد. از سوی دیگر، ساختار اقتصادی و ژئوپولیتیک جهانی و ضعف سیاسی دیگر کشورها میدان را برای یک‌تازی آمریکا خالی گذاشته است. ساختار هژمونیک ایالات متحده که بر مجتمع‌های نظامی - صنعتی، ژئوپولیتیک نفت و نقش دلار در بازار جهانی استوار است بر آینه کناکش میان عوامل و پدیده‌های یاد شده در نیم‌سده گذشته است. گذشته از آن، تحولات اجتماعی و فرهنگی در آمریکا نیز به جناحهای جنگ‌گرا و نومحافظه کار به گونه‌ای نگران‌کننده امکان دخالت و سیاست‌گذاری داده است. در این نوشتار، نخست ریشه‌های اجتماعی و فرهنگی رفتار آمریکا در نیم‌سده اخیر و سپس عوامل تعیین‌کننده و پایه‌های هژمونیک ایالات متحده ارزیابی، و سرانجام به نارسایی‌های این هژمونیک و شرایط دگرگونی در راستای چندقطبی شدن جهان پرداخته می‌شود.

دیگر، کافی بود تا شکافهای اجتماعی-فرهنگی درونی برای چند دهه پنهان مانده و مشروعیت گسترده اجتماعی برای برنامه‌های داخلی و خارجی ایالات متحده پدید آید. اما شیوه زندگی آمریکایی و نیز الگوی مصرف بر پایه فور دیسم پس از جنگ جهانی دوم جذابیت خود را از دست داد و دشمن ساخته و پرداخته آمریکا یعنی اتحاد جماهیر شوروی نیز از میان رفت. نولیبرالیسم اختلاف طبقاتی را تشدید کرد و طبقات استثمار شده را به لحاظ ضعف شبکه‌های حمایت اجتماعی به ترس جمعی گرفتار ساخت.^۳

تصادفی نیست که در دو دهه گذشته مذهب و اندیشه دینی پس از يك دوره دراز چیرگی سنت‌های رادیکال-لیبرال دوباره در جامعه و سیاست ایالات متحده جا باز کرده است. بر پایه نظر خواهی‌ها «۴۶ درصد شهروندان ایالات متحده - مانند جرج دبلیو بوش - خود را مسیحی اوانجلی یعنی دوباره زاده شده می‌دانند...؛ ۴۸ درصد نظریه تکامل داروین را مردود می‌شمارند؛ ۶۸ درصد معتقدند که يك بار با شیطان رودرو شده‌اند...» وزیر دادگستری، جان اشکرافت (John Ashcroft) اعلام کرد: «ما خدایی جز عیسی مسیح نداریم» و تام دلی (Tom de Lay) رئیس فراکسیون جمهوری خواهان در مجلس نمایندگان معتقد است که از سوی خداوند فراخوانده شده که «جهان بینی انجیلی» را در سیاست آمریکا تقویت کند، که بر پایه آن تنها مسیحیت می‌آموزد که «چگونه می‌توان با واقعیات این جهان کنار آمد». ^۴ از این روشن تر، جلوه مذهبی رئیس جمهوری است؛ چیزی که در آمریکای نو شالوده گسترده‌ای دارد. سخن گفتن از «رسالت» جرج دبلیو بوش مبنی بر «پیگیری مشیت الهی» و معرفی او بعنوان «رهبر فروتن يك کشور بزرگ»، سخن گفتن از «برادری با مسیح» و سخن گفتن از آن آزادی است که «ته هدیه آمریکا برای جهان... که هدیه خداوند به بشریت است». روشنفکر آمریکایی لويس لافام (Lewis Lap-ham) با تحلیل شرایط روحی حاکم بر ایالات متحده با نگرانی تمام به این نتیجه می‌رسد که «آمریکا تا چه اندازه خطرناکی از لنگرگاه خویش در روشنگری سده هیجدهم دور شده است». ^۵ هورست ابرهارد ریشت (Horst Ebe-rhard Richter) روانشناس و پزشک آلمانی در همین زمینه از «بحران اخلاقی آمریکاییان» که «باید به دقت بسیار مورد توجه قرار گیرد، تا بتوان بیش از هر زمان

دیگر از ضد آمریکایی بودن مصون ماند»^۶ سخن می‌گوید.

جامعه‌شناسان ریشه‌های اجتماعی و ذهنی دین‌گرایی افراطی آمریکاییان را به اسطوره دوران تأسیس ایالات متحده و طرز فکر غالب بر مردمانی که چند سده پیش از جامعه اروپایی خود جدا شدند ولی بار سنگین دره‌داری و سرگشتگی فرهنگی را تا امروز هم به‌دوش می‌کشند ارتباط می‌دهند. مهاجران پیشین و ساکنان امروز وضع خود را با نمونه یادشده در تورات یعنی «مردمان برگزیده» مقایسه می‌کنند و باور دارند که ایشان هم مانند یهودیان مهاجر از مصر، با گذشتن از اقیانوس اطلس و سکونت در سرزمین جدید به «مردمان برگزیده» مورد مرحمت ویژه خداوند تبدیل شده‌اند. بدین سان برپایی ایالات متحده در ذهن بسیاری از آمریکاییان به مشیت الهی تعبیر می‌شود.^۷ با توجه به ریشه‌های ژرف دین‌گرایی افراطی در قیاس با دیگر کشورهای مسیحی غرب و ویژه با اروپای غربی، جریانهای سیاسی می‌توانند انبوهی از شهروندان را با برنامه‌ها و هدف‌های دینی به خود جلب کنند. از همین رو جرج دبلیو بوش که اعتقاد دینی خود را پیش از انتخابات ۲۰۰۴ به نمایش گذارد توانست مسیحیان افراطی را به جمع مبلغان انتخاباتی بیفزاید و با همه ضعف سیاستهای چه در زمینه اقتصادی-اجتماعی و چه در جنگ عراق، پیروزی دور از انتظار به دست آورد.^۸

به تازگی باربارا ویکتور (Barbara Victor) جامعه‌شناس آمریکایی پژوهش‌گر جامعی درباره دگرگونیهای نقش دین در ایالات متحده انجام داده است.^۹ از دید وی، اکنون بیش از ۸۰ میلیون آمریکایی در مراسم عبادی اوانجلی‌ها فعالانه شرکت می‌کنند و جرج دبلیو بوش یکی از آنهاست. بررسیهای ویکتور نشان می‌دهد که بنیادگرایان اوانجلیست در دو مرحله رشدی شگفت‌انگیز داشته‌اند: نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و ویژه گروگان گرفته شدن کارمندان سفارت ایالات متحده در تهران و دیگر بار پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱.

چنین می‌نماید که در دوران کنونی بنیادگرایی‌ها بگونه‌ای خطرناک برهم اثر می‌گذارند، یکدیگر را تشدید می‌کنند و سمت‌وسو می‌دهند. نمونه این رابطه را می‌توان در فلسطین و اسرائیل دید. در این منطقه، در این سال‌ها هم بنیادگرایی اسلامی و هم بنیادگرایی یهودی پایه‌های

آمریکا به دو شیوه کار کرد دارد: یکی با کاربرد ابزار تنش و دیگری بامدارا.^{۱۳} اما لازم است این تعریف را دقیقتر کنیم.

ایالات متحده، ویژگیهای يك ابر قدرت غول آسای جهانی را بسی بیش از بریتانیای سده‌های ۱۸ و ۱۹ دارد. این ویژگیها عبارت است از جمعیت فراوان و پویا، منابع طبیعی سرشار، اقتصاد نیرومند، پیشستازی در زمینه تکنولوژی، تسلط بر سرمایه و پول جهانی، داشتن پیوندهای بازرگانی گسترده با دیگر کشورها، درآمد سرانه چشمگیر، پیشستازی در زمینه‌های علمی و فرهنگی، بر خور داری از مهمترین زبان بین‌المللی و بویژه برتری بی‌رقیب نظامی چه در سطح جنگ افزارهای متعارف و چه در سطح جنگ افزارهای هسته‌ای. اما اهرمهای هژمونیستی آمریکا در راستای چیرگی بر کشورها یکنواخت نیست و بسته به شرایط و ویژگیهای متفاوت کشورهای زیر نفوذ است. هژمونیسم آمریکا در قبال اعضای اتحادیه اروپا و ژاپن یعنی کشورهایی با نظامهای سیاسی مشابه و دموکراتیک، اقتصادهای نیرومند و معیارهای فرهنگی همسو، به روشهای مبتنی بر مدارا و همکاری بسنده می‌کند. اما در مورد کشورهایی مانند اتحاد جماهیر شوروی پیشین، جمهوری خلق چین و کشورهای در حال توسعه با سیستم‌های غیر دموکراتیک، سلطه با بهره‌گیری از اهرمهای تنش و تهدید آمیز اعمال می‌شود. اروپا و ژاپن هژمونی مدارایی ایالات متحده را داوطلبانه مشروعیت می‌دهند زیرا خود در باره‌ای از اهداف، برای نمونه در کنترل منابع طبیعی استراتژیک جهان بویژه منابع انرژی فسیلی در خاورمیانه با آمریکا همسویند. از این رو، در این گونه روابط، مدارا ارجحیت دارد، روشهای سلطه عریان نیست و تنش و تهدید آشکار کمتر دیده می‌شود؛ در حالی که خشونت، تهدید و دخالت نظامی آشکار در دیگر موارد تعیین کننده است و فقط با نخبگان و زمامداران وابسته مدارا می‌شود.

موضوع اصلی در این نوشتار، عوامل و پایه‌های سلطه در دوران کنونی است، زیرا ایالات متحده در دو سه دهه اخیر برتری اقتصادی، فرهنگی، تکنولوژیک و مالی انحصاری خود را از دست داده و با رقبای بزرگ خود یعنی ژاپن و اروپا بویژه پس از برپایی اتحادیه اروپا، بازار مشترک و یورو در يك سطح قرار گرفته و در برخی زمینه‌ها حتی از آنها عقب مانده است. به همان اندازه که

اجتماعی خود را بسیار گسترش داده‌اند. تز «جنگ تمدن‌ها»ی هانتینگتون نیز در سایه اثرپذیری متقابل بنیادگرایی‌های دینی در سطح جهان رنگ عملی به خود گرفته است، هر چند تز هانتینگتون فرسنگ‌ها از روش و معیارهای علمی دور است و با بهره‌گیری از روش جدا کردن جزء از کل (selection) به نتیجه مطلوب و از پیش تعیین شده خود می‌رسد. در ایالات متحده کار بنیادگرایان مسیحی به جایی رسیده است که در تبلیغات خود مدعی شده‌اند حضرت عیسی مسیح در حال ظهور است و به انتظار رهایی کامل سرزمین مقدس اسرائیل از اشغالگران مسلمان نشسته است. بدین سان بنیادگرایی مسیحی و یهودی و همچنین هدف‌های سیاسی اسرائیل به گونه‌ای خطرناک با سیاست خاورمیانه‌ای نو محافظه کاران در ایالات متحده گره خورده است.

۲- عوامل تعیین کننده

و پایه‌های هژمونیسم آمریکا

پس از بررسی ریشه‌های سیاستهای ایالات متحده در چند دهه اخیر و بویژه نبود یا ضعف نظارت دموکراتیک بر روابط خارجی آمریکا با جهان سوم از يك سو و شدت گرفتن بنیادگرایی مذهبی از سوی دیگر، در این بخش به عوامل تعیین کننده هژمونیسم آمریکا می‌پردازیم. ایالات متحده چنان که به تازگی ادعا می‌شود^{۱۴} يك امپراتوری به معنای کلاسیک یعنی با نقش مثبت صلح جویی و ثبات آفرینی در جهان یعنی با همان ویژگیهایی که به امپراتوری رم نسبت داده می‌شود، نیست. ایالات متحده تنها يك ابر قدرت با ساختار هژمونیستی است.^{۱۵} از این رو نخست به گونه فشرده به تعریف مفهوم هژمونی می‌پردازیم.

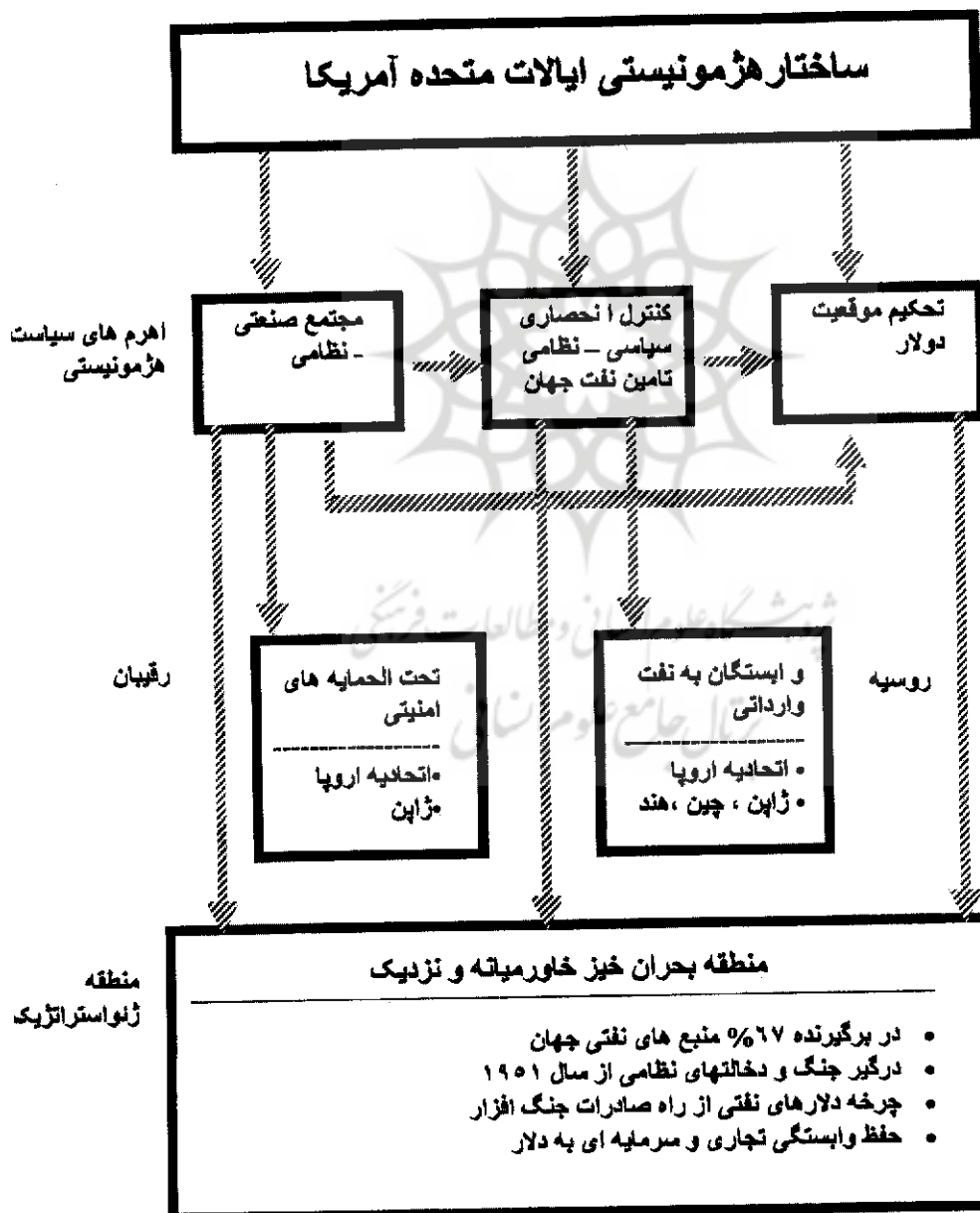
آنتونیو گرامشی هژمونی را رهبری و چیرگی در زمینه‌های گوناگون بویژه سیاسی و فرهنگی می‌داند. از دید او، هژمونی هم می‌تواند از مشروعیت برخوردار باشد و هم می‌تواند برپایه تنش اعمال شود. هژمون با ویژگیهای ناب و تاریخی می‌تواند هم در سطح ملی و هم فراملی معیارهای خود را در راستای دستیابی به منافع اختصاصی خود به دیگران تحمیل کند. از دید جیووانی اریگی، در تاریخ جدید، انگلستان در سده‌های ۱۸ و ۱۹ و ایالات متحده در سده ۲۰ توانسته‌اند این نقش را عهده‌دار شوند.^{۱۶} دیویدهاروی معتقد است که هژمونی

این ساختار از دید نگارنده سه پایه یا رکن متفاوت و مستقل از یکدیگر دارد که در راستای استقرار هژمونیک آمریکا به یکدیگر گره خورده‌اند. چنان که در نمودار شماره ۱ نشان داده شده است این سه پایه عبارت است از: الف) پایه امنیتی - نظامی - هسته‌ای؛ ب) پایه ژئوپولیتیک؛ و پ) پایه حفظ موقعیت دلار در بازارهای جهانی. هر سه پایه هژمونیک آمریکا در نیم سده اخیر به گونه ساختاری با خاورمیانه پیوند یافته است.^{۱۴}

ایالات متحده برتری متکی بر نوآوریهای درونی خود را از دست می‌دهد، اهرمهای هژمونی فراملی و جهانی اهمیت بیشتری می‌یابد و به همان نسبت نیز این اهرمها به پایه‌های ساختاری هژمونیک تبدیل می‌شود. نقش سنتی هژمونیک ایالات متحده تاکنون بویژه در زمینه جهانی شدن به گونه گسترده ارزیابی شده و در اینجا به آن نمی‌پردازیم و آنچه در زیر مطرح می‌شود بیشتر ناظر به ساختار هژمونیک آمریکای امروز است.

نمودار ۱

ساختار هژمونیک ایالات متحده آمریکا



بخش نظامی - صنعتی آمریکا

هژمونیسیم و تک قطبی

اهمیت بخش بسیار نیرومند نظامی - صنعتی در ایالات متحده و نقش پینتاکون با بودجه سالانه ۴۰۰ میلیارد دلاری که با هزینه نظامی بقیه کشورهای جهان برابر است و بر خورداری آن از تازه ترین تکنولوژیها و جنگ افزارهای متعارف و هسته ای بر کسی پوشیده نیست. ولی نکته مهم این است که این هیولا چگونه مشروعهت سیاسی می یابد و مورد تأیید نهادها و شهر و ندان که باید هزینه آنرا بپردازند قرار می گیرد. بخش نظامی - صنعتی و پینتاکون با شماری از مراکز بر نفوذ پژوهشی - بر نامرئیزی نزدیک به خود مانند مؤسسه آمریکن انترپرایز که بارسانه های ایالات متحده پیوندهای نزدیک دارند، می کوشند بحران اخلاقی و فرهنگی آمریکاییان را برای تأیید سیاست خارجی تهاجمی سمت و سو دهند. بخش نظامی - صنعتی که منابع مالی و انسانی چشمگیری را در ایالات متحده زیر پوشش دارد،^{۱۵} بر خلاف صنعت خودروسازی یا صنعت نفت، پایگاه اجتماعی گسترده ای در ایالات متحده ندارد. این بخش در برگیرنده صنایع نظامی، دستگاههای دولتی و بویژه نهادهای نظامی و برخی مراکز علمی پژوهشی است که در گنر زمان بار و ابطی بیشتر ناپیدابه هم گره خورده اند و با نفوذ گسترده در رسانه ها و ایجاد مراکز پژوهشی - بر نامرئیزی، و رای نظارت دموکراتیک وضعی انحصاری یافته اند. صنایع نظامی از فراز و نشیب های روابط سرمایه داری و نوسانهای بحران زای بازار آزاد دور است و از کاهش سودنگرانی ندارد، زیرا تقاضا از پیش به گونه انحصاری تعریف شده و عرضه کننده فقط با یک متقاضی یعنی دولت روبرو است. نبود رقابت و وجود روابط پیدا و ناپیدا میان صنایع و نهادهای نظامی دولتی به گونه ای است که عرضه کننده کالاهای نظامی، خود در مقام تقاضا کننده نیز قرار می گیرد و از این رو به عاملی جدا یافته از اقتصاد و جامعه تبدیل می شود و در سایه شرایط انحصاری و ممتاز در سیاست سازی شرکت می کند.

بدین سان بخش نظامی - صنعتی در وضعی است که می تواند بی نیاز از شرایط و معیارهای دموکراتیک، برای بقای خود مشروعهت به دست آورد و حتی مرزهای دموکراتیک در این زمینه را کنار گذارد. البته حیات و عملکرد مستقل بخش نظامی - صنعتی در وهله نخست به آمادگی مالیات دهندگان برای تأمین هزینه های سرسام آور آن بستگی پیدامی کند و

سیاسی اقتصادی

مالیات دهندگان تازمانی حاضر به پذیرش این هزینه ها هستند که خود را با تهدیدهای دشمنان واقعی یا ساختگی روبرو ببینند. از این رو رونق بخش نظامی - صنعتی در مرحله دوم تابع خطرهایی که به دشمنان واقعی یا ساختگی نسبت داده می شود و نیز هر اس بر خاسته از آن است که برای دستیابی به مشروعهت سیاسی سودمند است. در دوران جنگ سرد، دشمن بزرگ یعنی اتحاد جماهیر شوروی پیش شرط موجودیت و رشد بخش نظامی - صنعتی در ایالات متحده بود. پس از آن، با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و در سایه نظریه بر خورد تمدنهای هانتینگتون، اسلام جانشین کمونیسم به سرکردگی اتحاد جماهیر شوروی شد و سپس تروریسم جهانی این نقش را به عهده گرفت. بدین سان توافق درون اجتماعی و رای تضادهای اجتماعی - فرهنگی و شکافهایی منطقه ای که ایالات متحده با آن روبرو است، به تهدید امنیتی از بیرون گره خورده و کوشش برای یافتن دشمنان تازه به ویژگی ماهوی آمریکای نو تبدیل شده است. امانوئل تود (Emmanuel Todd) مشاور سیاسی رئیس جمهوری فرانسه در مقدمه «مرثیه» خود برای قدرت جهانی ایالات متحده آمریکای نو یسد: «بیش از ۵ دهه ایالات متحده ضامن آزادی سیاسی و اقتصادی بود ولی امروز بیشتر به گونه یک عامل بی نظمی بین المللی در آمده است، و هر جامی تواند به بی ثباتی و درگیری دامن می زند.»^{۱۶} بسیاری رخدادهای دو دهه اخیر گواه درستی نظر «تود» است.

دخالت ایالات متحده در جنگ ایران - عراق به سود عراق در سالهای دهه ۸۰، پایه های درگیری در خاور میانه را استوار و زمینه یورش صدام به کویت را فراهم ساخت. در سالهای دهه ۹۰ نیز ایالات متحده در درگیریهای یوسنی و کوزوو در بالکان امکان حل غیر نظامی بحران را به سادگی بر باد داد و آشکارا به دخالت نظامی بر تری داد.^{۱۷} «تود» بویژه درباره نقش آمریکا در بحران اسرائیل - فلسطین که آثار منطقه ای گسترده دارد، آشکارا چیزی را که در ذهن بسیاری کسان در اروپا و دیگر نقاط جهان می گذرد، به زبان می آورد و می گوید آنها نمی فهمند «چرا آمریکا با توانی که دارد به درگیری اسرائیل و فلسطین پایان نمی بخشد؟ آنها از خود می پرسند آیا این بخشی از برنامه و آشننگن نیست که این درگیری همواره بر خاور میانه سایه افکن باشد و ملت های عرب دشمنی فر آینده نسبت به جهان غرب از خود نشان دهند؟»^{۱۸} ایالات متحده با سیاستهای خود در خاور میانه و افغانستان جریان های بنیادگرا در سرزمینهای اسلامی تقویت کرده و تروریسم را

در سطح جهان تغذیه می‌کند. شاید بی‌دلیل نباشد که نخبگان در آمریکای نو تروریسم بین‌الملل را تا سطح یک نیروی سیاسی جهانی بالا برده‌اند و برای نمونه، بر مبارزه با تروریسم بعنوان یکی از دلایل جنگ با عراق انگشت می‌گذارند. این جنگ و اشغالگری آمریکا است که به تروریسم در عراق میدان داده است. بوش از این راه بود که توانست دلیل جنگ را پس از آغاز آن ارائه کند. نظریه حکومت‌های شورور در دوران حکومت کلینتون مطرح شد و جمهوری خواهان نو محافظه کار آن را با اختراع «محور شرارت» تکمیل کردند. رژیم صدام حسین که بخشی از این «محور» بود سرنگون شد و نقشه‌های گوناگونی برای دیگر کشورهای با اصطلاح «سرکش» آماده شده است، برای نمونه «نقشه ۵۰۳» وزارت دفاع آمریکا در مورد تحریکات هدفمند و خطرناک در مرزهای جنوبی کره شمالی^{۱۱} یا برنامه‌هایی برای دامن زدن به موضوع پیشرفت‌های ایران در زمینه هسته‌ای و شاید حمله نظامی به تأسیسات هسته‌ای این کشور. به اینها باید این نکته پیچیده و پرمعنا نیز افزود که بر پایه پژوهش بسیار دقیق جول بینین (Joel Beinin) تاریخدان آمریکایی از دانشگاه استنفورد، بخش صنعتی-نظامی و پشتیبانان نیرومندش در واشنگتن، با پیروان اندیشه اسرائیل بزرگ همکاری نزدیک دارند.^{۱۲} بر پایه این پژوهش، سناریوی جنگ عراق محصول مشترک مؤسسه American Enterprise، که در آن حامیان نیرومند صنایع نظامی و نفتی گرد آمده اند و مؤسسه بررسی سیاست‌ها در خاور نزدیک (Winep) در واشنگتن بوده است.^{۱۳} در اینجا آشکارا منافع شوم دو گروه که درگیری‌ها را دامن می‌زنند، در هم می‌آمیزد: بخش صنعتی-نظامی در ایالات متحده که سالهای سال رونقش در گرو ادامه یافتن درگیری‌ها در خاور میانه بوده است، از یک سو، و صهیونیسم خشن از سوی دیگر. بدین سان بخش صنعتی-نظامی و دولتمردان آمریکایی («اسرائیلی») شدن خزنه سیاست خارجی ایالات متحده و «فلسطینی» شدن درگیری‌ها در خاور میانه بزرگ^{۱۴} را آگاهانه برنامه‌ریزی کرده‌اند.

استراتژی هسته‌ای آمریکا و گرایش به نظام تک قطبی

در دوران جنگ سرد، هدف اصلی سیاست «توازن وحشت» غرب به گونه طبیعی اتحاد جماهیر شوروی بود. بر پایه این سیاست، همپیمانان اروپایی ایالات متحده و نیز ژاپن، زیر چتر حفاظتی هسته‌ای ایالات متحده آمریکا قرار

داشتند. این کشورها از لحاظ امنیتی در واقع تحت حمایت آمریکا بودند (نمودار شماره ۱) و چنان که پیشتر گفته شد، دواطلبانه سرکردگی ایالات متحده آمریکا را می‌پذیرفتند. با آمادگی دولت اتحاد جماهیر شوروی در دوران زمامداری گورباچف برای خلع سلاح همه جانبه، حتی در مورد جنگ افزارهای شیمیایی، فرصتی تاریخی برای اروپا و ژاپن پدید آمد که خود را از زیر چتر حمایت هسته‌ای آمریکا برهاند و دامنه کار کرد سیاست خارجی خود را در چارچوب نظام جهانی کثرت گرا گسترش دهند. اما چنین تحولی صورت نپذیرفت. در پایان دهه ۸۰ سده گذشته کسانی در ایالات متحده قدرت را به دست گرفتند که در راستای استقرار نظام جهانی تک قطبی کوشش می‌کردند و هدفشان همچنان حفظ و تحکیم همان گونه وابستگی‌های امنیتی-سیاسی اروپا و ژاپن بود که در دوران جنگ سرد پدید آمده بود. بدین سان جریان خلع سلاح در مورد سیستم‌های موشکی استراتژیک دور برد و جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی پیش از پایان جنگ سرد متوقف گردید و طرح‌های دفاع موشکی در فضا مطرح شد.

نخبگان سیاسی ایالات متحده در آن هنگام بر پایه رهنمودهایی عمل می‌کردند که برژینسکی در «استراتژی سرکردگی» با دقت فرمولبندی کرده بود، مبنی بر اینکه باید از «توافق میان کشورهای تحت حمایت جلودگیری و وابستگی امنیتی‌شان را حفظ کرد».^{۱۵} برژینسکی منظور خود را از «وابستگی امنیتی» روشن کرده بود: «برای ژاپن، ایالات متحده آمریکا چتر حفاظتی بود، اما این چتر حفاظتی آزادی عمل ژاپن را محدود می‌سازد و وضع تناقض آلودی پیش می‌آورد: یک قدرت جهانی، تحت حمایت نیز هست. آمریکا برای ژاپن همچنان یک شریک بی‌چون و چرامی ماند؛ ولی همزمان، مانند گذشته، مانع اصلی خوداتکابی ژاپن در زمینه مسایل امنیتی خواهد بود».^{۱۶} چنین وضعی در مورد آلمان و به گونه‌ای کمرنگ‌تر در مورد کل اروپا صدق می‌کند. نو محافظه کاران هوادار نظام تک قطبی ایده‌های استراتژیک برژینسکی را در پروژه «سده آمریکا» پیگیرانه تکمیل کردند. جرج دبلیو بوش در اواخر سال ۲۰۰۱ به گونه قطعی رویگردانی آمریکا از پیمان ABM را که از سال ۱۹۷۲ اعتبار داشت اعلام کرد.^{۱۷} پنتاگون استراتژی‌های نظامی تازه‌ای تدوین کرده است که بر پایه آن کاربرد جنگ افزارهای هسته‌ای در مورد کشورهای غیر هسته‌ای نیز امکان‌پذیر است.^{۱۸} دولت ایالات متحده از اجرای پیمان جلودگیری از

پ) جلوگیری از تضعیف دلار بعنوان ارز تعیین کننده در روابط مالی بین‌المللی در برابری و...

سیاست تأمین نفت فراوان و ارزان

۶۷ درصد ذخیره‌های نفتی جهان در خاور میانه نهفته است (نمودار شماره ۲) که بازده طبیعی چشمگیر دارد و با هزینه‌های اندک استخراج می‌شود. این دو ویژگی، یعنی وفور عرضه نفت و دیگر مواد انرژی‌زا و نیز بهای ارزان نفت و دیگر مواد انرژی‌زا - خاور میانه را به منطقه‌ای استراتژیک برای اقتصاد جهان تبدیل کرده است. هر قدرتی که خاور میانه را در چنگ داشته باشد، اهرمی استراتژیک در اختیار دارد که با آن می‌تواند هدف‌های سیاسی خود را در برابر رقیبان به کرسی نشاند و امتیازهایی به دست آورد. ایالات متحده افزون بر سود مستقیم اقتصادی ناشی از دسترسی به نفت ارزان، از دید هم‌مونیستی نیز می‌تواند از اهرم نفت در برابر رقیبان اقتصادی و نظامی خود بهره‌گیری کند. پیش‌زمینه استراتژی دوگانه اقتصادی و سیاسی ایالات متحده برای نگهداشت رهبری خود در جهان، عبارت است از تضمین عرضه همیشگی و بی‌وقفه نفت با بهای ارزان. در سندی استراتژیک و تازه درباره سیاست دولت ایالات متحده در زمینه انرژی آمده است: «در آینده نزدیک، نفت و گاز طبیعی همچنان نقشی مرکزی در اقتصاد جهانی و بازارهای جهانی انرژی خواهد داشت. از این رو باید ذخایر نفت و گاز بیشتری بیابیم و این منابع باید مطمئن باشند و با این شرط در دسترس قرار گیرند که رشد اقتصادی پایدار را ممکن سازند.»^{۲۸}

قیمت‌ها در سایه دامپینگ بدین گونه پدید می‌آید که عرضه کنندگان به علل گوناگون، پیوسته ناگزیر از ایجاد مزاد تولید می‌شوند، تا قیمت‌ها در بازار جهانی نفت همواره پایین‌تر از قیمت‌های متأثر از کمیابی (Scarcity Price) بماند. برعکس، قیمت‌های کمیابی بدین گونه پدید می‌آید که فشار غیر اقتصادی برای افزایش میزان عرضه صورت نگیرد، عرضه کنندگان با هدف پیشینه کردن منافع کوتاه و بلندمدت خود عمل کنند و بتوانند عرضه نفت را با حفظ استقلال خود در بازار جهانی با تقاضاهای جهانی همخوان کنند. عرضه کنندگان می‌توانند حتی از راه کاهش عرضه و با قیمت‌های کمیابی که پدید می‌آید درآمدهای رانت نفتی خود را افزایش دهند. این وضع در سده بیستم فقط دوبار یعنی در سالهای ۱۹۷۳/۷۴ و ۱۹۷۹/۸۰ پیش آمد. جز این مورد، بهای نفت تقریباً در سراسر سده ۲۰ همواره زیر قیمت

گسترش جنگ افزارهای هسته‌ای (۱۹۶۸) سر باز می‌زند و بودجه توسعه کلاهک‌های هسته‌ای جدید را به تصویب رسانده است. ۲۷ بگذریم از اینکه آیا به واقع هدف از سیستم‌های فضایی دفاع موشکی پیشگیری از آسیب‌پذیری در برابر تهدیدهای اتمی است یا نه. به هر رو، این راه‌یک سیستم تهدیدآمیز هسته‌ای مبهم پامی گیرد که در عمل مانند شمشیر دامو کلس هسته‌ای بالای سر رقیبان اقتصادی نیرومند ایالات متحده یعنی ژاپن و اتحادیه اروپا آویخته شده تا نتوانند خود را از بند تحت‌الحمایه بودن برهانند و ناگزیر باشند رهبری بی‌رقیب ایالات متحده را با بی‌زاری و خشم درونی بپذیرند. از این رو استراتژی اتمی ایالات متحده تنها بر ضد قدرت‌های اتمی سنتی یعنی روسیه و چین نیست، بلکه در چارچوب سیاست هم‌مونیستی، متوجه هم‌پیمانان غربی‌اش نیز هست. با چنین نگرشی، آمریکا با نه گفتن به پیشنهاد از میان بردن جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی در پایان دهه هشتاد، همزمان در برابر یک نظام جهانی چند قطبی ایستاد. دوران ریاست جمهوری بیل کلینتون، منافع آمریکا و رای منافع نهادهای بین‌المللی قرار داده شد ولی با تر «ما چند قطبی عمل می‌کنیم هنگامی که بتوانیم، و تک‌تازانه هنگامی که ناگزیر باشیم» برای نخستین بار به گونه رسمی مرزهای سیاست تک‌قطبی ایالات متحده در هم شکسته شد. اینک حکومت بوش تک‌تازی خزنده را با جابه‌جا کردن اولویت‌های کلینتون تکمیل می‌کند: «ایالات متحده تا آنجا که بتواند تک‌تازانه عمل می‌کند، و هر گاه ناگزیر باشد کثرت گرایانه».

نفت، ژئوپولیتیک و هم‌مونیسم

منابع فسیلی، بویژه منابع نفت، همچنان برای کارکرد اقتصاد جهان اهمیت حیاتی دارد و نیز در تضمین رشد اقتصادی کشورهای عضو OECD نقشی برجسته بازی می‌کند. اما این نکته به تنهایی برای نشان دادن منافع ویژه ایالات متحده و پاسخ‌گویی به این پرسش که چرا آمریکا می‌خواهد به هر قیمت و از هر راه از جمله کاربرد زور و در صورت لزوم اشغال سرزمین‌های نفت خیز و مهم از دید استراتژیک، جریان نفت در سطح جهانی را کنترل کند، کافی نیست. منافع ایالات متحده در این زمینه در واقع بر چند انگیزه مکمل هم استوار است:

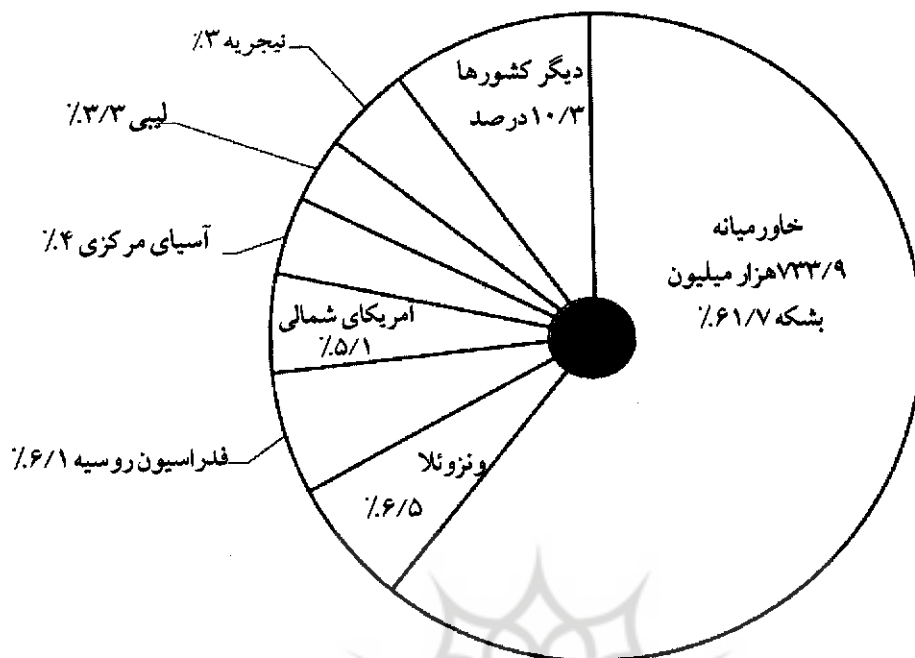
الف) اثرگذاری بر میزان عرضه و بهای نفت؛

ب) حفظ وابستگی امنیت نفتی رقیبان به جتر امنیتی آمریکا و ایجاد وابستگی‌های تازه؛

نمودار شماره ۲

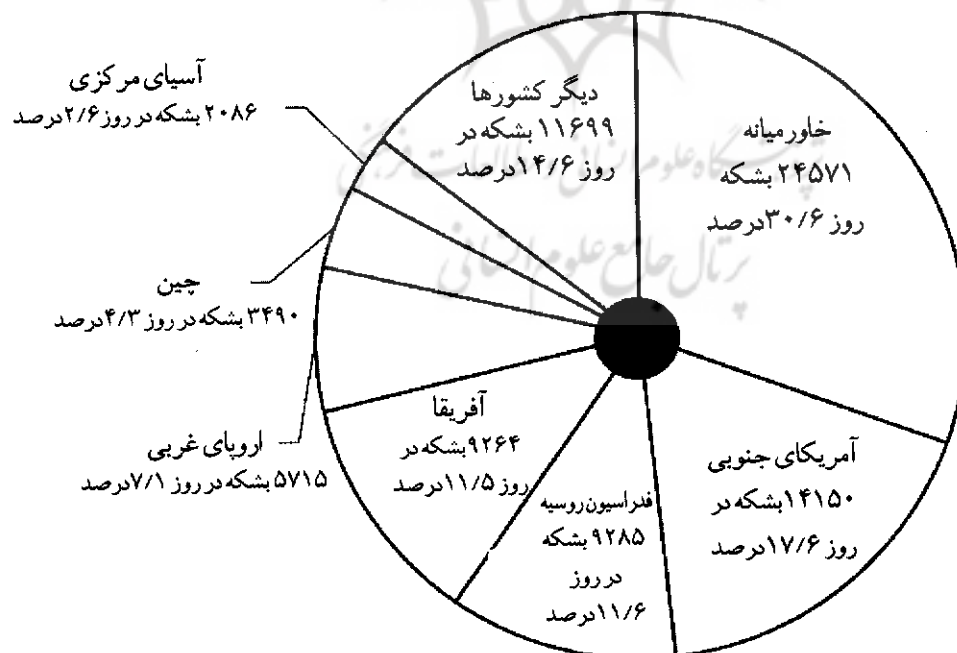
دخایر نفت جهان

بر سر هم: ۱۱۸۸/۶ هزار میلیون بشکه



تولید جهانی نفت

بر سر هم: ۸۵۲۶۰ هزار بشکه در روز



منبع: برآورد نگارنده بر پایه:

"BP Statistical Review of World Energy", London, 2005

مالیاتی نفتی کشورهای عضو اتحادیه اروپا در سال‌های دهه ۹۰ از درآمدهای رانت نفتی همه اعضای آن بیشتر بوده است؛ و همین سود اقتصادی چشمگیر اتحادیه اروپا، ژاپن و کشورهای در آستانه صنعتی شدن آسیایی در وارد کردن نفت با بهای دامپینگ است که آنها را به تحت‌الحمايه ایالات متحده تبدیل می‌کند، البته تا هنگامی که ایالات متحده بتواند استراتژی نفت فراوان به بهای دامپینگ را با سیاستهای خود پیش ببرد. در برابر آمریکا تا زمانی می‌تواند در مقابل رقیبان اقتصادی بزرگ خود نقش تضمین کننده نفت ارزان را بازی کند که آنها سرکردگی ایالات متحده را بپذیرند؛ و اتحادیه اروپا، ژاپن و دیگر کشورهای با توجه به سود اقتصادی چشمگیرشان، بی‌چون و چرادر عمل این نقش را برای ایالات متحده قائلند. این کشورهای بهای این امتیاز بزرگ اقتصادی را با وابستگی سیاستهای امنیتی و خارجی شان و نیز قابلیت اخذی همیشگی شان می‌پردازند.

حفظ و تحکیم وابستگی‌های نفتی

آمریکای آن است تا نظام سلطه‌ای را که بر پایه‌های برتری هسته‌ای، نظامی و وابستگی‌های نفتی استوار شده، همچنان در دهه‌های بعدی در سده ۲۱ توسعه دهد و استحکام بخشد. این هدف بدان معناست که ایالات متحده: الف) وابستگی نفتی خود را از راه کثرت منابع و منطقه‌های صدور نفت تا اندازه‌ای که می‌تواند کاهش و گزینه‌ها و آزادی عمل خود را هر چه بیشتر افزایش دهد و بی‌وابستگی رقیبان اقتصادی‌اش مانند اتحادیه اروپا و ژاپن به واردات انرژی از خاور میانه زیر کنترل خود را تا آنجا که ممکن است تشدید کند؛ ب) آن را تضعیف کند و رقابت میان مناطق بزرگ عرضه کننده نفت مانند خلیج فارس، دریای خزر و روسیه را از یک سو و رقابت درونی در منطقه فارس را بوسیله کشورهای بزرگ عرضه کننده وابسته، مانند عراق - بعنوان جایگزین جدی عربستان - تا آنجا که می‌تواند افزایش دهد؛ پ) هندوستان و چین را بعنوان قدرت‌های بزرگ هسته‌ای و اقتصادی که وابستگی شان به واردات نفت فزاینده است، زیر نفوذ سیاستهای خود در آورد.

چنان که در نمودار ۳ نشان داده شده، ایالات متحده وابستگی خود به خاور میانه، یعنی مهم ترین منطقه نفتی را با بهره‌گیری از فراوان بودن منابع نفت و رانتی مدت‌هاست که به کمترین اندازه رسانده است در حالی که ژاپن و کشورهای در آستانه صنعتی شدن آسیایی با ۷۹ درصد سهم واردات، سخت

کمیایی، یعنی در سطح دامپینگ^{۲۱} باقی ماند. اما امتیازهای اقتصادی و امتیاز گزیننده‌های سیاسی هژمونستی مربوط به عرضه نفت فراوان به قیمت دامپینگ چیست؟

از دید اقتصادی، ایالات متحده آمریکا از راه قیمت‌های دامپینگ نفت، به گونه چشمگیر در هزینه‌های ارزی و انرژی صرفه‌جویی می‌کند و اینکه واردات نفت ایالات متحده از کجاست اهمیت چندانی ندارد زیرا بهای نفت، قیمتی در بازار جهانی است. بدین سان این امتیاز اقتصادی را با این استدلال که آمریکا تنها یک چهارم نیاز خود را از خاور میانه وارد می‌کند، نمی‌توان رد کرد و نه کوچک شمرد. برای مثال، با ۱۰ دلار تفاوت قیمت کمیایی و قیمت دامپینگ، آمریکا در سال ۲۰۰۲ با واردات ۳/۶ میلیارد بشکه نفت، ۳۸ میلیارد دلار ارزش صرفه‌جویی کرده و با احتساب کل انرژی‌های فسیلی مصرفی (زغال سنگ، نفت و گاز) نزدیک به ۱۵ میلیارد بشکه معادل نفت از تولید داخلی واردات، مبلغ صرفه‌جویی در هزینه انرژی‌اش به حدود ۱۵۰ میلیارد دلار می‌رسیده است.^{۲۰}

اگر تفاوت بهای تخمینی کمیایی (در حدود بشکه‌ای ۶۰ دلار)^{۲۱} و قیمت دامپینگ در سال ۲۰۰۲ (بطور متوسط برای هر بشکه در حدود ۲۵ دلار) را بشکافیم، ۳۵ دلار حساب کنیم، صرفه‌جویی سالانه انرژی ایالات متحده به ۱۲۶ میلیارد دلار می‌رسیده و کل صرفه‌جویی در هزینه انرژی‌اش ۵۲۵ میلیارد دلار در سال بوده است. پایین نگه داشتن بهای انرژی یکی از هدف‌های همه دولت‌های ایالات متحده بوده و هست. این نه تنها یک امتیاز برای اقتصاد آمریکا در رقابت‌های بازار جهانی، بلکه همچنین امتیازی برای مصرف‌کنندگان بومی در آن کشور است. نفت ارزان همواره بن‌مایه شیوه زندگی آمریکایی و موتور رشد اقتصاد آمریکا بوده و هست. نامزدهای انتخاباتی ریاست جمهوری یار و ساسای جمهوری که بخواهند چنین وضعی را تغییر دهند، باید بدانند که در انتخابات شکست خواهند خورد، در حالی که می‌توانند مطمئن باشند که در سایه یک جنگ نفتی امکان انتخاب شدن خود را افزایش خواهند داد.

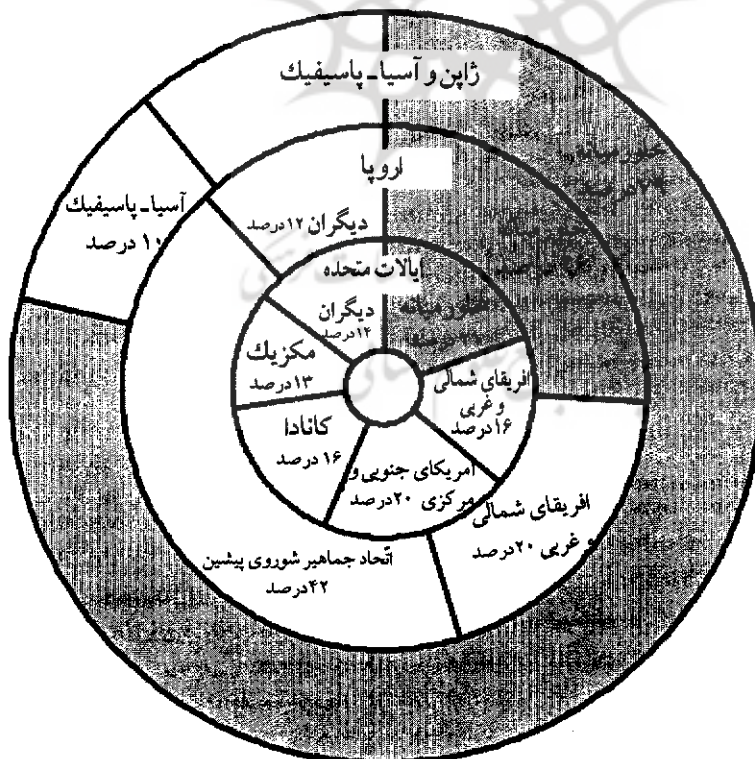
از قیمت‌های دامپینگ نفت تنها آمریکا سود نمی‌برد، بلکه همه کشورهای وارد کننده نفت، بویژه اتحادیه اروپا، ژاپن و کشورهای در آستانه صنعتی شدن آسیایی نیز سود می‌برند. نفت ارزان در این کشورها پیش شرطی برای ضریب رشد اقتصادی بالا و در مورد اتحادیه اروپا پایه‌ای برای درآمدهای ملی چشمگیر از راه مالیات بر مواد نفتی است. درآمدهای

وابسته به نفت خاورمیانه، و از این راه به گونه چشمگیر وابسته به عنایت ایالات متحده اند. در جایی میان این دو، اتحادیه اروپا قرار گرفته که تاکنون توانسته است وابستگی خود به خاورمیانه را از راه واردات سیستماتیک نفت و گاز از روسیه محدود نگه دارد. اینکه اتحادیه اروپا با استراتژی گوناگون سازی منابع انرژی وارداتی خود، آگاهانه قصد پس زدن نقش سرکردگی ایالات متحده را در دپاننه، روشن نیست به هر رو آشکار است که ایالات متحده می کوشد روسیه بعنوان تأمین کننده انرژی اتحادیه اروپا و مهم ترین شریک بالقوه این رقیب جدی خود را از بازی بیرون راند و از نزدیک شدن اتحادیه اروپا به روسیه بعنوان یکی از ارکان اصلی نظام چندقطبی شده جهانی جلوگیری کند و سرانجام وابستگی اتحادیه اروپا به نفت خاورمیانه و خزر را افزایش دهد. پشتیبانی هدفمند از تلاش برای یافتن منابع نفت و گاز در قزاقستان، ازبکستان، ترکمنستان و آذربایجان و نیز کشیده شدن لوله های نفتی از خاک آذربایجان، گرجستان و ترکیه به

دریای مدیترانه و نیز تکاپوی سیاسی و فعالیتهای نظامی آمریکا در این منطقه، باید در چارچوب سیاست دور کردن اتحادیه اروپا از وابستگی به روسیه در زمینه انرژی و وابسته کردن اروپا به راهبردی ایالات متحده در همین زمینه دیده شود. کشیدن لوله های نفتی باکو-تفلیس-جیحان که آغاز شده است، حوزه دریای خزر را به بندر مدیترانه ای جیحان در ترکیه پیوند می دهد.^{۳۲} (بنگرید به نمودار ش ۴). در سند راهبردی در زمینه انرژی که پیشتر به آن اشاره شد، دولت ایالات متحده جای تردیدی در مورد منافع ژئوپلیتیکی خود در جنگ گرفتن منابع و مسیرهای انتقال نفت از حوزه دریای خزر باقی نمی گذارد: «دریای خزر دارای ظرفیستی خارق العاده است که امکان افزایش تولید روزانه از ۱/۶ میلیون بشکه در ۲۰۰۱ به ۵ میلیون بشکه در ۲۰۱۰ را دارد؛ و این بزرگترین رشد تولید کشورهای غیر عضو اِپک در جهان است. رساندن نفت از راه های غیر دریایی به بازارهای جهان با کشیدن لوله های نفتی گوناگون، از میانه دهه ۹۰ از اولیتهای

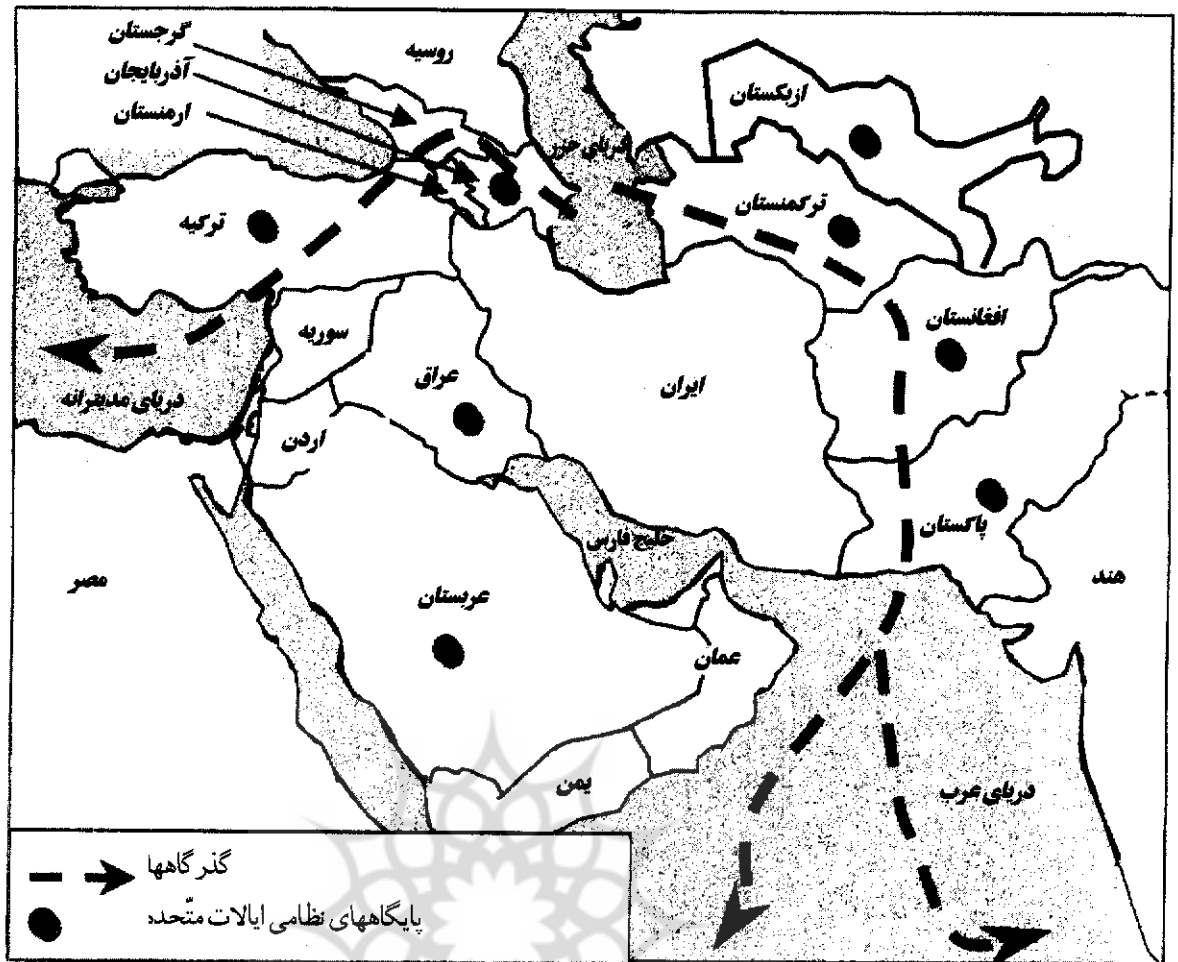
نمودار ۳

وابستگی به نفت خاورمیانه



منبع: برآوردهای نگارنده بر پایه

BP Statistical Review of World Energy, London 2005



و گذرگاههای نفت و خطوط لوله گاز همچنین دسترسی به دریاهاى جهان؛ ت) شرکت شمار هر چه بیشتری از شرکت های بزرگ آمریکایی در بخش انرژی و ساختاری منطقه. با توجه به این ژئوپلیتیک و سیاست هژمونستی، در هم شکستن دولت طالبان در افغانستان- که یکسره جدا از رویدادهای ۱۱ سپتامبر صورت گرفته- و از میان برداشتن رژیم صدام حسین در عراق و همچنین تلاش برای سرکار آوردن رژیم های طرفدار ایالات متحده معنایی تازه می یابد. افغانستان و عراق هر دو برای گسترش منطقه ای و پایانی هژمونی ایالات متحده نقش کلیدی دارند: افغانستان به سبب پروژه خط لوله انتقال گاز و نفت از دریای خزر (از کنار ایران که روابطی تیره با ایالات متحده دارد) به اقیانوس هند، و عراق به این دلیل که به هنگام پیش آمدن بحرانی جدی در عربستان بتواند جانشین مهمترین صادرکننده نفت از این منطقه شود.^{۳۴} در سایه شرایط تازه، از دامنه کار کرد سیاست نفتی برای ایران و آپک کاسته خواهد شد.^{۳۵}

سیاست خارجی ایالات متحده بوده است. فراتر از افزایش امنیت انرژی، این سیاست، استقلال و توان اقتصادی دولت های این منطقه را تقویت خواهد کرد.^{۳۳} زیر پوشش این هدف شرافتمندانه! (تقویت استقلال دولت های نوپا در منطقه) ایالات متحده می کوشد بر شکاف میان این کشورها با روسیه و ایران بیفزاید و نقش این دو کشور را بعنوان بازیگر منطقه ای خنثی کند. بدین سان باید برای اتحادیه اروپا این انگیزه ایجاد شود که به جای گاز و نفت روسیه به واردات از کشورهای زیر نفوذ آمریکا در حوزه خزر روی آورند.

اما برای اینکه رکن نفتی و ژئوپلیتیک در نظام سلطه به درستی کار کند، سراسر خاورمیانه بزرگ هر چه بیشتر از دید نظامی، لجستیکی و اقتصادی، به گونه مستقیم یا غیر مستقیم پوشش داده شود. پایه های این چیرگی عبارت است از: الف) انبوهی از پایگاه های نظامی و حضور ارتش ایالات متحده در نقاط مهم و استراتژیک؛ ب) افزایش هر چه بیشتر همپیمانان و رژیم های وابسته به ایالات متحده؛ پ) کنترل مطلق ساختارها

بر بستر اهمیت نفت برای سیاست هژمونیستی، محور اصلی سیاست انرژی که چند ماه پس از آغاز کار بوش در گزارش دیک چینی^{۳۶} به افکار عمومی عرضه شد، معنایی تازه می‌یابد. این محور اصلی عبارت است از اینکه آمریکا ساختارهای تأمین انرژی فسیلی خودی را گسترش دهد و از قرارداد توکیو بپاس کشد. سیاست نگهداشت آب و هوا (Climate Change Policy) از راه کاهش مصرف انرژی فسیلی و گسترش منابع انرژیهای تجدیدشونده، در واقع زمینه سیاست هژمونیستی و ابزاری ساختن وابستگی‌های نفتی دیگر کشورها به ایالات متحده را یکسره از میان می‌برد. برعکس، گسترش و ژرف‌تر شدن ساختارهای تأمین انرژی فسیلی، چنان که در «گزارش چینی» آمده است، شرایطی پدید می‌آورد که به ایالات متحده امکان می‌دهد در دهه‌های آینده نیز بار اهرید نفتی و ژئوپولیتیکی بتواند همچنان دست بالا را داشته باشد. اگر آمریکا به راستی بتواند کنترل همه جانبه‌ای بر منابع نفتی و مسیرهای انتقال آن در سراسر خاورمیانه بزرگ برقرار کند، ناگزیر گریبان قدرت‌های اتمی و قدرت‌های بزرگ خیزنده‌ای مانند هند و چین نیز با نیاز بسیارشان به منابع انرژی خاورمیانه و آسیای مرکزی به چنگ هژمونیسم ایالات متحده می‌افتد. در سند استراتژیک سیاست انرژی دولت آمریکا منتشر شده در آوریل ۲۰۰۳ که پیشتر به آن اشاره شد، در چند جا هدف‌های ژئوپولیتیکی در لابه‌لای جمله‌ها پنهان شده، اما در عمل شکی در این هدف‌ها باقی نمی‌ماند:

«کشورهای تولیدکننده در منطقه خلیج فارس همچنان نقشی انکارناپذیر در بازار جهانی بازی خواهند کرد. در عمل ما آنها را تشویق خواهیم کرد که بر سر مایه‌گذاری‌های خارجی بیفزایند تا پیوسته منابع بیشتر شود و بتوانند توان اقتصادی خود را گسترش دهند. اما چنان که روئندها در و تزوینا نشان می‌دهد، جهان نیازمند بازار نفتی بسیار منعطف و گسترش‌یافتنی است، که به برخی مناطق اجازه دهد آفت و خیزها در مناطق دیگر را جبران کنند. هر چه بیشتر در پی تنوع منابع و رشد تولید جهانی نفت باشیم، بازار بهتر کار خواهد کرد.» در جای دیگر این سند آمده است: «با وجود نگرانی از وابستگی به خاورمیانه که بارها ابراز شده است، اقتصاد جهان و ایالات متحده آشکارا از دسترسی به این عرضه کنندگان کم‌هزینه سود می‌برند. در عمل، این منطقه صادرکننده اصلی نه تنها به ایالات متحده، بلکه به مهم‌ترین شریکان اقتصادی ما، بویژه در آسیا است. اگر این ذخیره‌های

کلان و کم‌هزینه در خلیج فارس نباشد، ناگزیر خواهیم بود منابع محدود اقتصادی خود را به کار گیریم تا انرژی مورد نیاز را با هزینه‌های بیشتری برای اقتصاد جهانی و شهر و ندان‌مان تأمین کنیم.^{۳۷} معنای روشن این جمله‌ها آن است که نه تنها ما (یعنی ایالات متحده) بلکه پیش از همه «شریکان اقتصادی» (یعنی رقیبان) ما هستند که وابسته به ذخیره‌های نفتی کم‌هزینه خاورمیانه‌اند. چنین وضعی برای ایالات متحده خوب است و باید به همین صورت بماند. جهان یکسره از غنای نفتی خاورمیانه سود می‌برد؛ البته تازمانی که منابع کفایت می‌کند و ما (یعنی ایالات متحده) با گذاشتن دست‌نیر و مند خود روی این ذخیره‌ها، رقیبان را در بن بست می‌کشانیم.

اگر تحلیل بالا را دنبال کنیم، حفظ بهای دامپینگ نفت از راه کنترل همه‌جانبه بزرگترین و غنی‌ترین منابع نفت و گاز (کم‌هزینه) را یکی از ابزارهای مهم آمریکای برای تداوم سرکردگی‌اش خواهیم یافت که با آن می‌تواند مکانیسم‌های پیچیده وابستگی و اخاذی را که هژمونیسم آمریکایر ضد رقیبان نظامی و اقتصادی بدان نیاز دارد، تقویت کند. البته با مداخله و تحریک‌های سیاسی برای بی‌ثبات کردن کشورهای مورد نظر نیز می‌توان به این هدف رسید؛ کارهایی که در حال حاضر در مورد و تزوینا در دستور کار سیاست خارجی ایالات متحده قرار دارد، با زیر راه عملیات پر هزینه نظامی و جنگ‌های پرمیامد مانند جنگ‌های افغانستان و عراق به منظور تغییر رژیم‌ها؛ زیر از یک سو، هدف‌های هژمونیسم می‌تواند تنها بگونه‌ای امپریالیستی و بر ضد منافع عینی کوتاه‌مدت کشورهای صاحب منابع در خاورمیانه بزرگ تأمین شود و از سوی دیگر، تنها با ابزار سیاسی قدرت می‌توان چنان ضربه‌ای به قوانین بازار جهانی زد که قیمت‌های کمیابی نفت ناممکن گردد. اما بدین ترتیب این نظر پاره‌ای از تحلیل‌گران مشهور اروپایی که جنگ عراق برای بالا بردن بهای نفت بوده است، نامفهوم می‌ماند.^{۳۸}

افزایش بهای نفت نیازی به دخالت‌های سیاسی یا نظامی ندارد. اگر ایالات متحده از دخالت سیاسی و نظامی در خاورمیانه بزرگ دست بردارد، این هدف به سادگی تحقق خواهد یافت و مکانیسم‌های بازار بی‌مداخله سیاسی با توجه به کمبود عینی ذخیره‌های نفتی، بهای نفت را به گونه طبیعی به سطح قیمت کمیابی خواهد رساند؛ مانند وضعی که این روزها به سبب کاهش عرضه نفت عراق و افزایش تقاضای چین و هند پیش آمده است. با بالاگرفتن بهای نفت، انرژی‌های تجدیدشدنی به گزینه‌هایی نیر و مند تبدیل

بر طرف کند. آمریکایی‌ها مصرف را دوست دارند و از پس‌انداز بیزارند. از سوی دیگر، سرمایه‌گذاران آمریکارا بعنوان محل سرمایه‌گذاری برگزیده‌اند، زیرا دلار و ثبات آن را دوست دارند.^{۴۰} «بیزاری از پس‌انداز و گرایش به مصرف»، یعنی زندگی کردن با امکاناتی فراتر از امکانات خود و به هزینه ملت‌های دیگر. تنها ایالات متحده است که به برکت دلار می‌تواند چنین وضعی استثنایی برای خود پدید آورد و هزینه رفاه آمریکاییان را تأمین کند. بخشی از قرضه ناخالص خارجی آمریکا بعنوان پیامد سرمایه‌گذاری دیگر کشورها، از ۲۵۰ میلیارد دلار در ۱۹۸۲ به ۲ هزار میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ رسید. این مبلغ ۲۲/۶ درصد تولید ناخالص داخلی ایالات متحده را تشکیل می‌دهد.^{۴۱} اما پیمودن این راه آسان برای افزایش رفاه تاهنگامی ممکن است که دلار کارکرد خود بعنوان ارز حاکم را حفظ کند. اگر دلار جای خود را به یورو واگذارد، یا به گفته کویچان اگر «دولت‌ها سرمایه‌گذاران خصوصی یورو را بر دلار ترجیح دهند... این امر پیامدهای سنگینی برای کشور که سخت به سرمایه‌گذاری وابسته است خواهد داشت.»^{۴۲} در حال حاضر آمریکا بزرگترین کشور بدهکار دنیاست؛ اما رهبری سیاسی آن کشور به جای اینکه برای از میان بردن این مشکل دست به اصلاحات همه‌جانبه اجتماعی و زیست‌محیطی بزند، ترجیح می‌دهد سیاستهای کنونی را با همه خطرات آشکارش پی‌گیری کند.

در این زمینه، نفت از دو سو نقش کلیدی دارد: از یک سو، چون بازار نفت بزرگترین بازار تک‌کالایی و بازرگانی جهانی نفت بر پایه دلار است، بنابراین یک عامل مهم ثبات دلار به‌شمار می‌رود؛ از سوی دیگر، بزرگترین صادرکنندگان نفت مانند عربستان، کویت و امارات عربی متحده تاکنون ذخیره‌های ارزی خود را در وهله نخست در ایالات متحده سرمایه‌گذاری کرده‌اند. تا سال ۱۹۹۰ این کشورها نزدیک به ۱۰۰۰ میلیارد دلار در آمریکا سرمایه‌گذاری کرده بودند.^{۴۳} دارایی عربستان در ایالات متحده در حال حاضر کمابیش ۴۰۰ میلیارد دلار است. عربستان سخت زیر فشار است تا نه تنها همچنان نفت خود را با دلار آمریکایی بفروشد، بلکه سرمایه‌های خود را - حتی اگر قلمرو یورو و منطقه‌ای جذاب برای سرمایه‌گذاران باشد - از ایالات متحده بیرون نبرد.^{۴۴}

روشن است که سرمایه‌گذاری دولتهای عربی حوزه خلیج فارس در ایالات متحده نه بر منطبق اقتصادی واصل پیشینه کردن درآمد، بلکه به علل غیر اقتصادی انجام گرفته است. جان پرکینز (John Perkins) یکی از مأموران

خواهند شد و رقیبان آمریکایی می‌توانند با بهره‌گیری از تکنولوژیهای تازه، خود را از وابستگی به ایالات متحده رها سازند و دامنه کارکرد سیاست خارجی مستقل خود را گسترش دهند. بدین سان پیش زمینه يك نظام جهانی بلور ایستی فراهم خواهد شد و یکی از بزرگترین پایه‌های هژمونیک ایالات متحده در هم خواهد شکست و سرانجام آمریکا همه بر گه‌های برنده‌ای را که از ۵۰ سال پیش در خاور میانه به دست آورده است در برابر رقیبان رنگارنگ از دست خواهد داد. از سوی دیگر، رشد اقتصاد جهانی به سبب رونق‌آینده‌های نفت کند می‌شود و آسیبی سخت‌نه تنها به رقیبان ایالات متحده، بلکه به خود این کشور خواهد رسید. از این رومی‌توان پیش‌بینی کرد که آمریکا خاور میانه و منابع نفتی هنگفتش را که با هزینه‌های کلان به چنگ آورده است، هرگز داوطلبانه رها نخواهد کرد. از این زاویه، ایالات متحده انگیزه‌ای جدی و قانع‌کننده برای دخالت سیاسی باهدف بالا بردن بهای نفت ندارد. البته هدف نیر و مند نگهداشتن دلار چندان بی‌ارتباط با قیمت بالای نفت نیست، ولی این هدف هنگامی می‌تواند بر جسته شود که آمریکا داوطلبانه یا از سر ناچاری اهرم‌های خود را که در بالا نشان داده شد از دست بدهد. به هر رو، محدود دانستن جنگ، عراق به جنگ ارزی، سبب می‌شود که دیگر عوامل مهم وابستگی و درگیری که زاینده سیاست هژمونیک است، از نظر دور ماند. پیش کشیدن این عوامل برای ایجاد ائتلاف‌های گوناگون ضد هژمونیک و برداشتن گام‌های میانی به سوی يك نظام جهانی کثرت‌گرا گریز ناپذیر است. تا تغییر کامل ساختار مصرفی سیستم انرژی اروپا بر پایه منابع انرژی‌های خورشیدی راهی دراز در پیش دارد.^{۴۵}

دلار و هژمونیک

ایالات متحده با دلار بعنوان ارز تعیین‌کننده در بازار جهانی می‌تواند بخشی از سرمایه‌گذاری‌های داخلی را از راه قرضه خارجی تأمین کند و هزینه‌های آن یا حتی بخشی از اصل قرضه را با چاپ پول و ایجاد تورم در سطح جهانی بپردازد. از زمان فروپاشی نظام برتون و وودز، ایالات متحده راه آسان رشد با سرمایه‌های دیگر کشورهای جهان را برگزیده است. چارلز آ. کویچان (Charles A. Kupchan)، مشاور کلینتون رئیس‌جمهوری سابق آمریکا، این الگوی معجزه‌آسار چنین بیان کرده است: «ایالات متحده باید هزینه الگوی ویژه زندگی خود را تأمین کند؛ لازم است کسری موازنه بازرگانی خود را

اطلاعاتی آمریکایی از کنار کشیدن از کار خود، در کتابش دست به اعترافاتی تکان دهنده زده و از برخی روش های آمریکایی برای مطیع کردن نخبگان سیاسی در کشورهای جهان سوم و از جمله کشورهای نفت خیز پرده برداشته است.^{۴۵} پرکینز داستان انتقال دلارهای نفتی به آمریکار ادر مصاحبه با روزنامه آلمانی فرانکفورتر روندشا به تاریخ ۲ ژوئیه ۲۰۰۵ چنین بیان کرده است: «در دهه ۷۰ من در معامله ای استثنایی شرکت داشتم که امروز هم مسئله داغ روز است. شاه عربستان در این معامله پذیرفت که بخش بزرگی از درآمدهای نفتی خود را در ایالات متحده سرمایه گذاری کند... و بهای نفت را در سطحی قابل قبول برای مانگهدارد. در برابر ما پذیرفتیم که سلطنت سعودی را در عربستان نگهداریم.»

بدین سان، گذشته از دلایل منطقی و علمی، شواهدی عینی وجود دارد که نفت و ژئوپولیتیک در چارچوب سیاست ارزی به یک عامل سیاست هژمونیستی و همزمان جنگ های نفتی به جنگ های ارزی تبدیل می شود. این نکته بویژه در مورد جنگ عراق صدق می کند. عراق در پایان سال ۲۰۰۰ استخراج روزانه ۲/۴ میلیون بشکه نفت خود را با یورو آغاز کرده بود. دولت ایران نیز می کوشد بخش بزرگی از نفت خود را به یورو بفروشد و بدین سان یورو برای نخستین بار وارد قلمرو سنتی دلار می شود.^{۴۶} همانند مسابقه شدید تسلیحاتی در دهه هفتاد میلادی و جنگ ها در دهه های ۸۰ و ۹۰ میلادی در خاور میانه، جنگ در عراق نیز جنگی است که چرخه دلارهای نفتی را می گرداند.^{۴۷} آمریکاییان قدرت برتر و حاضر در منطقه خلیج فارس امیدوار است که چرخه فروش جنگ افزار در برابر دلارهای نفتی که برای اقتصاد ملی اش پرسود است، نه تنها در آینده برقرار شود، بلکه افزون بر آن موقعیت دلار در منطقه سفار شهای هنگفت به شرکتهای آمریکایی تقویت شود. جنگ با عراق و پافشاری آمریکایی این که با همه مشکلات، در عراق و در خاور میانه به گونه مستقیم حضور داشته باشد، می تواند از زاویه سیاست ارزی نیز معنادار باشد، زیرا از این راه می تواند از پایگاه دلار در محدوده فروش نفت ایک دفاع کند.

به هر رو، ایالات متحده کوشش خواهد کرد تا آنجا که می تواند بهای نفت را به کمک یاران و همپیمانانش در ایک که شمارشان کم نیست، پایین نگهدارد و از این نقش خود به گونه اهرمی ژئوپولیتیک در تطمیع رقبای اقتصادی اروپایی و ژاپنی خود بهره گیری از سوی دیگر شرایطی بدید آورد که دلار نقش جهانی خود را بویژه بعنوان ارز در جبهه ایک در

معاملات نفتی حفظ کند. اما در شرایطی که بهای نفت دیگر زیر کنترل ایالات متحده نباشد و به علت رشد سریع تقاضای استقلال بیشتر صاحبان نفت روند صعودی بیابد، در این صورت همه توان خود را به کار خواهد بست که نفت در بازار جهانی حتی الامکان به دلار به فروش برسد و پایگاه دلار با افزایش بهای نفت و حجم معاملات نفتی همچنان حفظ شود و درآمدهای نفتی از راههای گوناگون به شریان های اقتصادی ایالات متحده بریزد و به این حوزه برگردد.

رانت هژمونیستی

بر خلاف جنگ ها در دهه های گذشته، در جنگ عراق، بعنوان نقطه اوج موقت سیاست هژمونیستی آمریکا، کمابیش همه پایه های اصلی آن، به هم گره خورده است. چارلز کوچمان مشاور کلینتون که پیشتر از او یاد شد، می گوید: «با اشغال عراق و فاصله گرفتن از نهادهای بین المللی، هژمونی آمریکا اکنون بیشتر به صورت نوعی هژمونی چپا و لگر عمل می کند.»^{۴۸} دور از ساده اندیشی باید گفت که جنگ در عراق تنها جنگ بر سر نفت نیست، بلکه همزمان از تضادهای تشدید شده داخلی، استراتژی تسلیحاتی و نظامی، نفت و ژئوپولیتیک و سیاست ارزی مایه می گیرد. این واپسین مداخله ایالات متحده در زنجیره مداخله های سیاسی و نظامی آشکار و پنهانش در خاور میانه و خاور نزدیک در نیم سده گذشته است، که در ۱۹۵۳ با کنار گذاشتن محمد مصدق نخست وزیر ایران از قدرت، به کمک سازمان سیا آغاز شد.

مدت های پیش از فروپاشی امپراتوری شوروی پیش بینی می شد که جهان با شتاب به سوی آینده ای چند قطبی و پلورالیستی پیش می رود. غول های نوپای اقتصادی مانند اتحادیه اروپا، ژاپن و چین بعنوان مراکز مستقل اقتصادی و سیاسی اعلام موجودیت کرده اند ولی آمریکای نو در واقع با این تحول، واپس گرایانه و لجوجانه برخورد می کند. آمریکا جهان را به مناطق «زیر نفوذ» نظامی تقسیم می کند^{۴۹} و نهادهای اقتصادی جهانی مانند صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان جهانی بازرگانی که زیر سلطه ایالات متحده هستند به گونه فزاینده در دایره انتقال منابع ثروت جهان به اقتصاد ملی آمریکا قرار می گیرند. لیبرالیسم نو که در ایالات متحده سرسخت ترین پشتیبانان را دارد، با راهبردهای اقتصادی خود یعنی لیبرالیزه کردن بازار جهانی، خصوصی سازی و رشد اقتصادی از راه ارز سازی نیروی کار و منابع طبیعی به توجیه ایندولوزیک تقسیم ناعادلانه ثروت

چند گروه بخش کرد:

الف- کشورهای اروپای باختری که هم‌زیر جتر حمایت هسته‌ای آمریکا هستند و هم در بازار جهانی به برکت قدرت اقتصادی شان از استقلال نسبی برخوردارند. این کشورها در خراج‌گیری هژمونیستی چه به گونه بهره‌گیری از منابع انرژی فسیل به قیمت دامپینگ و چه از راه تجارت ناعادلانه جهانی با آمریکا شریکند و از این رو در برابر هژمونیسم آمریکا از سیاست کج‌دار و مریز پیروی می‌کنند. انتظار می‌رود که با به هم خوردن توازن عرضه و تقاضای نفت در بازار جهانی و افزایش ناگزیر بهای نفت، اروپا دیگر نیازمند قرار گرفتن زیر پوشش هژمونیستی آمریکا نباشد و با استقلال بیشتری در صحنه سیاست بین‌الملل ظاهر شود.

ب- دولتهای عربستان، کویت، امارات عربی متحده (و نیز عراق زیر اشغال) بعنوان دارندگان منابع نفتی کلان، پیروی اقتصادی، سیاسی و نظامی همه‌جانبه از ایالات متحده داراناً به علل سیاسی و اجتماعی اتحاد با آنها از زاویه هژمونیستی چندان نمی‌تواند پایدار باشد.

پ- اسرائیل در واقع استوارترین همیمان ایالات متحده در خاورمیانه است، زیرا از یک سو سر توشه و موجودیت اسرائیل از دید امنیتی در شرایط تک‌قطبی هژمونیستی کنونی به اتحاد با آمریکا گره خورده است؛ دیگر اینکه هر دو کشور از نظر ساختار اجتماعی به یکدیگر بسیار شبیه‌اند: هر دو تاریخی کوتاه دارند، هر دو به دست مهاجران اروپایی پایه‌گذاری شده‌اند و هر دو همبستگی ملی خود را در برابر دشمنان بیرونی تعریف می‌کنند.

ت- ترکیه و مصر، که اولی وابستگی نظامی دیرینه به ایالات متحده دار دو دومی در سایه روابط خویش با اسرائیل به مزایای اقتصادی و کمکه‌های نظامی دست یافته و به پیروی از آمریکا تن داده است.

ث- کشورهای اروپای شرقی و آسیای مرکزی که در حال حاضر برای حفظ استقلال خود در برابر روسیه کم و بیش بی‌چون و چر از ایالات متحده پیروی می‌کنند و خواسته‌های گوناگون آمریکا مانند داشتن پایگاه‌های نظامی در خاکشان را می‌پذیرند.

۳- نارسایی‌های هژمونیسم آمریکا و دور نمای

جهان‌پلورالیستی

تغییر مختصات سیاسی در درون جامعه آمریکا مبنی بر دوری از مواضع سنتی لیبرال و محافظه‌کار و گرایش به

در سطح جهان می‌پردازد. هزینه‌های نظامی سرکردگی آمریکایی-حتی اگر به چند صد میلیارد دلار در سال برسد- بخشی کوچک از سودهایی است که آمریکا در سایه نظم هژمونیستی، بعنوان رانت هژمونی از اقتصاد جهانی به دست می‌آورد.

نمونه‌های رانت سرکردگی، از دیدگاه تاریخی در استبدادهای شرقی فراوان است. جلال و شکوه امپراتوری‌های نیرومند در شرق باستان بر یک سیستم متمرکز مالیات‌گیری از کشاورزان، قبیله‌های کوچنده از ساتراپ‌ها و دولت‌های تحت‌الحمایه استوار بود. البته فرمانروایان شرقی در برابر خراجی که می‌گرفتند، خدماتی نیز به شکل سیستم‌های آبیاری کارآ، ساخت راه‌های ارتباطی و پاسداری از شهر و بند در برابر یورش دشمنان عرضه می‌کردند؛^{۵۰} برعکس، ایالات متحده در سایه برتری بی‌چون و چرای نظامی، سیستم هژمونیستی کامل خود و نفوذش بر نهادها و رژیم‌های تعیین‌کننده در اقتصاد جهانی، به گونه فزاینده خراج سرکردگی خود را از اقتصاد جهان و بیش از همه از کشورهای جهان سوم می‌گیرد، بی‌اینکه در برابر کمترین خدمتی عرضه کند.

خراجی هژمونیستی که ایالات متحده سالانه به جنگ می‌آورد، بر پایه یک تخمین محافظه‌کارانه، دستکم از ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ میلیارد دلار است، یعنی رقمی برابر با ۵ تا ۱۰ درصد تولید ناخالص اجتماعی در ایالات متحده یا ۱/۵ تا ۳ درصد تولید ناخالص جهانی. این خراج سرکردگی از راه‌های زیر به دست می‌آید:

الف) انتقال درآمدها و منابع طبیعی جهان در سایه قیمت‌های دامپینگ برای انرژی‌های فسیلی، برای همه واردات کشاورزی تک‌ساختاری از جهان سوم و نیز قیمت‌های دامپینگ برای همه کالاهای وارداتی که خارج از پوشش استانداردهای اجتماعی و زیست‌محیطی تولید می‌شود.^{۵۱}

ب) وارد شدن سرمایه‌هایی به کمک مکانیسم‌های ارزی در کشورهای صنعتی یا در چارچوب فرار از جهان سوم به دایره سرمایه‌مالی آمریکا؛

پ) جذب گسترده مغزهای فراری، بر پایه دادن پراپانه به نظام علمی-پژوهشی آمریکا

پشتیبانان هژمونیسم آمریکا

پشتیبانان سیاست‌های هژمونیستی آمریکا را می‌توان به

«مواضع و گروه‌های ملی، تک قطب‌گرا، محافظه‌کار و بنیادگرا»^{۵۲}، دگرگونی بین و درون این دو گروه، و نیز در درون دو حزب جمهوری خواه و دموکرات، جایجایی اولویت‌ها را به سود راه‌های هژمونستی نظامی تک‌تازانه که در کوتاه‌مدت ارزان، اما در همان حال بسیار پرخطرند، بازتاب می‌دهد. فاجعه عراق، از یک سو بازتاب تغییر مختصات سیاسی آمریکا و از سوی دیگر نشان‌دهنده نارسایی‌های هژمونسیسم آمریکا است. عراقی‌ها با همه تجربه‌های تلخشان از دوران رژیم پیشین - به اینکه اشغال نظامی عراق برابر با آزادی است، اعتقاد ندارند. بر پایه نخستین نظر خواهی علمی که به سفارش مجله محافظه‌کار آمریکایی آمریکن انترپرایز در نیمه نخست ماه اوت ۲۰۰۳ در عراق انجام شد، اشغالگری ایالات متحده از سوی عراقیها آشکارا درمی شود: «حتی در برابر این پرسش تلقین کننده که آیا ایالات متحده و انگلستان باید استقرار یک رژیم عادلانه تضمین کنند، از هر ده عراقی شش تن به روشنی پاسخ نه داده است.»^{۵۳} ادعای مشاوران سابق کلینتون، رونالد آسموس و کنت بولاک، مبنی بر اینکه آمریکامی خواسته با ساقط کردن صدام حسین دموکراتیزه کردن خاورمیانه بزرگ را آغاز کند،^{۵۴} تبلیغی صرف از آب در آمد.^{۵۵} همفکران آسموس و بولاک در این سوی اقیانوس اطلس و در آلمان بویژه هر فریدمونکلر بر خلاف عقل سلیم به افسانه پرورانه تازه ماورای آتلانتیکی چسبیده‌اند. مونکلر اشغال امپریالیستی عراق را هنوز هم «تیردبابی نظمی» می‌داند و انتقاد او و بیان از این سیاست ایالات متحده را به حساب «سوء تفاهم در مورد سیاست نظم بخشی» می‌گذارد.^{۵۶}

امروز دیگر شگنی باقی نمانده که بهانه آمریکابرای راه انداختن جنگ عراق دروغی بزرگ بیش نبوده است. جنگ افزارهای کشتار جمعی عراق - که دلیل اصلی جنگ معرفی شده بود - تا امروز هم پیدا نشده است. یاول وزیر خارجه پیشین یک سال پس از سخنرانی اش در ۵ فوریه ۲۰۰۳ در شورای امنیت سازمان ملل - که مبنای آن آشکارا داده‌هایی نادرست بود - در مصاحبه تلویزیونی با شبکه ABC در ۹ سپتامبر ۲۰۰۵، موضع گیری خود را بزرگترین لکه ننگ بر زندگی سیاسی اش اعلام کرد و اوتیل (O'Neill) وزیر دارایی مستعفی ایالات متحده در کتابش با عنوان بهای وفاداری نوشت که بوش مدت‌ها پیش از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در مورد جنگ عراق تصمیم گرفته بوده است. پس از این افشاگری ناگوار برای دولت آمریکا، بوش اعتراف کرد که در حقیقت سیاست کلینتون در مورد عراق را ادامه می‌دهد.^{۵۷}

این گفته بوش که به واقعیت نزدیک است، می‌بایست چشم اروپاییان را باز می‌کرد که چشم امید به پیروزی انتخاباتی دموکرات‌ها نبندند.

دولت آمریکا یک سال پس از آغاز جنگ با کار خود مشغول و عیت سیاسی اش را در درون و بویژه در سطح جهانی از دست داد. دیگر تنها اروپاییانی مانند امانوئل تودنیستند که برای ایالات متحده بعنوان قدرت جهانی مرثیه نوشته‌اند؛ خود آمریکاییان از محافل سیاسی و علمی نیز زبان به انتقاد می‌گشایند و بازگشت از راه آغاز شده را می‌خواهند.^{۵۸} بگذریم از اینکه به نوشته ژوروس، میلیاردر آمریکایی، هژمونی آمریکا حساب صابونی بیش نیست.^{۵۹} به هر صورت فاجعه عراق فرصت بزرگی برای ایجاد نظامی جهانی از نوع دیگر و انسانی تر پدید آورده است. البته ایالات متحده سخت در پی راهکارهای تازه‌ای است که بتواند حتی پس از دوران انرژیهای فسیلی، هژمونی جهانی خود را حفظ کند. شواهدی در دست است که ایالات متحده به زودی خواهد توانست نیروگاههای هسته‌ای کوچک و روانه بازار کند و قصد دارد بر پایه پیشتازی در این تکنولوژی، تولید انرژی هسته‌ای را به انحصار خود در آورد و در درازمدت این تکنولوژی را به تنها گزینه برای تأمین انرژی در زمانی که انرژیهای فسیلی رو به پایان می‌گذارد، تبدیل کند تا کشورهای وابسته به انرژی و وارداتی بویژه قبیان آینده ایالات متحده مانند چین، هند و دیگر کشورهای منابع محدود داخلی در درازمدت زیر فشار هژمونسیسم باقی بمانند. با این دور نما، درگیری هسته‌ای با ایران نیز می‌تواند با زمینه‌سازی‌های لازم در راستای انحصاری کردن صنایع هسته‌ای در جهان در ارتباط باشد و با جلوگیری از غنی‌سازی اورانیوم در ایران تکلیف دیگران هم روشن شود.

اما پیشرفت جهان به سوی نظام چندقطبی به گونه ساختاری با تغییر الگوی موجود در شد در آمریکا گره خورده است. به سخن دیگر، آمریکا هنگامی از سیاستهای کنونی و روابط تک‌قطبی دست بر خواهد داشت که بندهای انتقال رانتهای کلان و منابع طبیعی از دیگر مناطق به اقتصاد داخلی اش گسسته شود و این کشور با اصلاحات ساختاری از اقتصاد وابسته به رانت هژمونی به اقتصاد متکی بر نیروهای انسانی و منابع طبیعی سرشار خود، و تجارت عادلانه با دیگر مناطق جهان باز گردد.

پلورالیسم جهانی، نقش اروپا و سهم خاورمیانه

بی‌گمان ایالات متحده چه اکنون و چه در آینده قابل

تاریخی (برای مثال یادآوری ویژگیهای امپراتوری روم) یا گره زدن ایده‌های جمهوری خواهانه در دوران پایه‌گذاری ایالات متحده با دوران حاضر است؛ در حالی که واقعیت‌های انکارناپذیری چون منافع هژمونیک، نیروهای محرک و عملکردها، گسست‌ها و درگیری‌ها را در نظر نمی‌گیرند، آنها را بی‌اهمیت جلوه می‌دهند یا زیرکانه آنها را به مکانیسم‌ها و ابزارهای امپراتوری تعبیر می‌کنند.^{۶۴} با اینکه انگیزه‌های طرفداران این نظریه متفاوت است، الگوی امپراتوری کار پایه‌ای ایدئولوژیک برای همه کسانی است که از سرکردگی ایالات متحده به دلایل گوناگون آشکارا دفاع نمی‌کنند، اما می‌خواهند از تقسیم ثروت جهان یا به عبارت دیگر از رانت هژمونیستی ایالات متحده باصطلاح بعنوان ملازم رکاب بهره‌برداری کنند. بر این پایه الگوی امپراتوری را از یک سو می‌توان به گونه‌ای مثبت ارزیابی کرد و از لحاظ اخلاقی توجیه‌گر نظامی باصطلاح صلح و آزادی گستر در یک دنیای پر آشوب جلوه داد، و از سوی دیگر نظام موجود به سرکردگی یک تازانه آمریکارا زیر عنوان الگوی امنیت‌زا و بی‌خطر امپراتوری، برای اروپاییان در این سوی اقیانوس اطلس پذیرفتنی ساخت.

اروپا بعنوان نیروی نظامی

طرفداران یک اروپای نیرومند از دید نظامی، در اتحادیه اروپا، در آلمان و بویژه در فرانسه بسیارند. برای نمونه، مشاور شیراک و نویسنده معروف، امانوئل تودرامی توان نام برد که در نظام چندقطبی او تنها یک اروپای با حقوق مساوی قابل تصور است که از راه افزایش تسلیحات نظامی و بویژه هسته‌ای خود می‌تواند به استقلال استراتژیک واقعی نایل شود.^{۶۵} چنین تصویری به ظاهر پذیرفتنی، به یک مسابقه تازه تسلیحاتی در پهنه بین‌المللی یاری خواهد رساند. در این زمینه، اروپا از لحاظ نظامی همواره از ایالات متحده آمریکا پس خواهد ماند و از لحاظ اقتصادی نیز در برابر آن کشور بازنده خواهد بود. افزون بر این، این راهکار جلوه‌نامه تلاش‌ها برای از میان بردن بی‌توازی جهانی، ایجاد نظام اقتصادی عادلانه‌تر و دگرگون‌سازی زیست‌محیطی اقتصاد جهانی را خواهد گرفت و شکاف میان ثروت و فقر در جهان را ژرف‌تر خواهد کرد. اروپا نباید به چنین دامی بیفتد، و گرنه برای سالیان دراز استقلال نسبی خود را هم از دست خواهد داد.

پیش‌بینی از لحاظ اقتصادی و بویژه از لحاظ نظامی به اندازه‌ای نیرومند هست که بتواند تک‌تازی را به کمک یاران سنتی و تازه خود در جهان تا سال‌ها به گونه‌ای کنونی یا ضعیف‌تر ادامه دهد. ولی برای یک نظام چندقطبی هنگامی فرصت واقعی پیش خواهد آمد که در خود آمریکا از مشروعیت سیاسی یک تازی کاسته شود. از این رو اگر اروپا دست به هر تلاشی بزند تا به کثرت‌گرایان به انزوا کشیده شده در ایالات متحده تحریک بکشد و از هر چیزی که طرفداران تک‌تازی در آمریکا و یارانشان در اروپا را تقویت می‌کند دوری جوید، کار درستی انجام داده است.^{۶۶} در واقع نیز مرز میان الگوهای نظام جهانی نه از میان آمریکا و اروپا، و نه از میان دموکرات‌ها و جمهوری خواهان در ایالات متحده، بلکه از میان طرفداران نظام تک‌قطبی و کثرت‌گرایان در سراسر جهان می‌گذرد. احزاب و نیروهای جامعه مدنی طرفدار پلورالیسم در اروپا با این پرسش بزرگ روبرو می‌شوند که چهره‌ای در میان یا بلندمدت به یک نظام جهانی انسانی تر و عادلانه‌تر می‌انجامد. برای فرمولبندی برخی فرضیه‌ها بعنوان پاسخ این پرسش، نخست باید ۴ گروه عمده را که در کشاکش بر سر الگوهای نظام جهانی در برابر هم ایستاده‌اند، نشان داد:

طرفداران نظام تک‌قطبی

این گروه، در سطح سیاسی، در برگیرنده کسانی است، برای نمونه، چون جرج دبلیو بوش و سیلو پویر لوسکونی که سخت محافظه کارند، جهان را به مفهوم هایزی آن (Hobbes World) در نظر می‌گیرند و آنرا به خیر و شر و متمدندان و بربرها تقسیم می‌کنند، از استانداردهای دوگانه حمایت می‌کنند، خواسته‌های ثروتمندان و زورمداران را معیار عمده عملکرد سیاسی قرار می‌دهند و بر سر هم نماینده منافع نخبگان ثروتمندان جهانند که در نظام زیر سرکردگی ایالات متحده بیشترین احساس امنیت را دارند.^{۶۷}

طرفداران امپراتوری

اینان امپراتوری را همچون سیستمی صلح‌گستر و استوار بر نظم امنیتی با ابعاد جهانی در نظر می‌گیرند که گویی اکنون در سراسر جهان مشروعیت پیدا کرده است و بنابراین عملکردهای آن از جمله جنگ‌افروزی، تضادی با حقوق بین‌الملل و حقوق بشر ندارد. مایکل هارت، آنتونیونگری^{۶۸} و هر فریدمونکلر^{۶۹} از مهم‌ترین طرفداران امپراتوری‌اند. بحث آنان، در اساس، بر سر همانندی‌های

اروپا بعنوان قدرتی غیر نظامی و مدنی

طرفداران اروپا بعنوان يك قدرت غیر نظامی و مدنی این پرسش بنیادی را مطرح می کنند که آیا منطق و دور نمای نظامی می تواند به ثبات بیشتر و همزیستی صلح آمیز ملت ها بینجامد؟ و معتقدند که پافشاری بر اندیشه زور محور تنها به این استنباط نادرست می انجامد که آمریکا به سبب برتری نظامی اش همه چیز، و اروپا هیچ است. از دید آنان برای اروپا، رهایی از منطق نظامی باید در دستور کار سیاسی روز قرار گیرد، زیرا تنها از این راه زمینه نظامی گری در ایالات متحده بعنوان پدیده ای ناهمخوان با زمان می تواند متزلزل شود و در برابر، الگوی تنش زدایی در سطح جهان ریشه بندواند. بنیان نظامی گری کنونی در آمریکاهنگامی فرو خواهد ریخت، که اکثریت آمریکاییان مشروعیت اخلاقی و سیاسی آن را نفی کنند؛ در این صورت، اروپای ضعیف از لحاظ نظامی، فرصت خواهد یافت که قدرت اخلاقی و عملی به دست آورد.^{۶۶}

طرفداران این موضعگیری در آلمان و اروپا پاسیفیست هایی هستند که گرچه در اقلیتند، اما با نظاها ت توده ای و بزرگ در ۱۵ فوریه ۲۰۰۳ دست به تحریک تازه ای زده اند و برای نمونه، فراخوان یورگن هابرماس و ژاک دریدا زیر عنوان «توسازی ما پس از جنگ: تولد دوباره اروپا»^{۶۷} با واکنشهای مثبت و گسترده رو به رو شده است.

از دید هابرماس و دریدا «اروپا باید وزنه خود را در پهنه بین المللی در چارچوب سازمان ملل در ترازو بگذارد، تا یکه تازی هژمونستی ایالات متحده را متعادل سازد». وزنه اروپا، در واقع نیروی غیر نظامی اش است: اگر «دولت های رفاهی اروپایی برای مدت زمانی دراز نمونه بوده اند»، امروز نیز در دوران جهانی شدن، اتحادیه اروپا بعنوان «حکومتی و رای دولت های ملی»، می تواند الگوی تازه ای در روابط بین الملل شمرده شود. اروپا دارای سرمایه اخلاقی بزرگی است، که به گفته هابرماس بر آمده از تجربه شکست ها در نیمه نخست سده بیستم و دستاوردها از یکپارچه شدن جوامع اروپا در نیمه دوم آن سده است. پاسخ منفی شرودر و شیراک به بوش در جنگ عراق - با هر انگیزه ای که بوده - و واکنش های بر سر هم مثبت مخالفان جنگ در خود ایالات متحده و در دنیای عربی - اسلامی و جهان سوم به موضع گیری این دو کشور مشتقی نمونه خروار از آن وزنه اخلاقی است که اروپا بعنوان نیروی محرک برای ایجاد یک نظام جهانی عادلانه و تنش زدایی تواند داشته باشد؛ البته در صورتی که بتواند خود

را از زیر سایه خود خواسته قیومت آمریکا بر هاند و شجاعانه با ارائه کردن طرح های غیر نظامی برای پایان دادن به درگیری هایی مانند درگیری های خاور میانه اظهار وجود نماید.^{۶۸}

هدف فراخوان هابرماس و دریدا زیر عنوان «تجربه تاریخی، سنت ها و دستاوردها»، ترسیم «چشم اندازی» جذاب و گسترده برای اروپای آینده است، که البته «از آسمان فرو نمی افتد» بلکه باید از دل تاریخ بیرون آید.^{۶۹} اروپا نیازمند پروژه هایی هویت بخش است که راهها به سوی آینده را در داخل و خارج حش شدنی و لمس شدنی سازد. در زیر، برخی نکات اساسی درباره نظم جهانی چند قطبی که اروپا باید برای برپایی آن کوشش کند، مطرح می شود. کشورهای خاور میانه نیز می توانند در این راستا با اروپا همگام شوند و سهمی بسزادر ساخت آینده بهتر از آن خود کنند.

پیشنهاد های راهبردی برای اروپا و خاور میانه:

۱. فاجعه عراق برای اروپا نباید مایه بی تفاوتی و ناامیدی شود، بلکه فرصتی است مهم برای مطرح شدن گزینه های سازنده. دولت ایالات متحده نمی تواند داوطلبانه در عراق از سیاست هژمونستی دست بردارد؛ از این رو برای عراقی ها غیر قابل اعتماد باقی می ماند و بیشتر همچون يك قدرت اشغالگر امپریالیستی شناخته می شود. با توجه به تلفات فزاینده سربازان آن کشور، نیروهای آمریکایی دیر یازود باید از عراق بروند. هر سازشی که به ادعای رهبری آمریکادر عراق رسمیت بخشد، رنج انسان ها - عراقیان و سربازان آمریکایی - را بیشتر می کند و به اقتدار سازمان ملل آسیب می رساند. از این رو آلمان و فرانسه باید بر مسئولیت مطلق سازمان ملل از جمله قدرت نظم بخشی آن پافشاری کنند. برای ایجاد امنیت، شمار سربازان و ساختارهای فرماندهی کار تعیین کننده نیست، بلکه مشروعیت قدرت ثبات بخش مؤثر است. این منظور می تواند به گونه ای بسیار مؤثرتر بوسیله يك قدرت ثبات بخش که از سوی سازمان ملل تأیید شده و برای مثال متشکل از سربازان برخی کشورهای اسلامی یا شماری از کشورهای بی طرف اروپایی باشد، تأمین شود. وظیفه اصلی این نیرو آن است که به کمک دولت عراق و با ایجاد نهاد های دموکراتیک زیر پوشش سازمان ملل، استقلال ملی راهر چه زودتر به عراقی ها بازگرداند. البته پافشاری بر چنین طرحی در مورد عراق با مخالفت شدید دولت آمریکا روبه رو خواهد شد، اما شهر و ندان آمریکایی - از جمله به سبب

می‌دهد. از میان بردن کامل جنگ افزارهای هسته‌ای، چنان که رویت‌لات در فراخوان هشدار دهنده خود مطرح کرده^{۷۳} یکی از فوری‌ترین وظایف بشری است و از این رو باید از اولویتها در زمینه سیاست بین‌الملل شمرده شود. مؤثرترین روش برای جلوگیری از گسترش جنگ افزارهای هسته‌ای، نابودسازی کامل آنهاست؛ کاری که پنج کشور بزرگ دارنده جنگ افزارهای هسته‌ای در پیمان ۱۹۷۰ خود را به آن متعهد کرده‌اند. رفتار دولت‌های دارنده جنگ افزارهای هسته‌ای، هنگامی که از کشورهای غیر اتمی می‌خواهند به پیمان منع گسترش سلاح‌های اتمی پایبند باشند، در حالی که زرادخانه‌های اتمی خود را نگه می‌دارند و پیوسته به آن می‌افزایند، نه تنها اعتماد دشمنان و از دید اخلاقی مردود است، بلکه در عمل نیز بی‌تأثیر است. اروپا در سطح جهان بهترین پیش‌زمینه‌ها را دارد که بر پایه منافع خود و نیز در چارچوب یک نظم جهانی عادلانه، به پیش‌تاز در روند تازه خلع سلاح تبدیل شود. اگر تجهیزات گسترده هسته‌ای و حتی وابستگی‌های امنیتی اروپا حفظ شود، نظام هژمونیستی ایالات متحده بیشتر دوام خواهد یافت. اما ابتکار اروپا در زمینه خلع سلاح بدان معناست که اروپا کار را از خود آغاز کند و جنگ افزارهای هسته‌ای خود را که مدتهاست نقش امنیتی شان را از دست داده‌اند، یکجانبه از میان بردارد. آنگاه نخبگان و رهبران سیاسی و نیز صنایع نظامی ایالات متحده هستند که باید برای آمریکاییان توضیح دهند چرا آمریکا همچنان به این ابزارهای شیطانی نیازمند است.

۴. یک نظام جهانی تازه، پایدار و چندقطبی تنها با میان برداشته شدن وابستگی به انرژی فسیلی و بر پایه یک نظام جهانی مبتنی بر انرژی‌های تجدیدشونده می‌تواند پدید آید. در این زمینه باید ائتلاف‌هایی استراتژیک با شرکت‌های هم‌رده‌ها و رژیم‌های دینفع پدید آید که در آنها کشورهای تولیدکننده نفت سهمی چشمگیر داشته باشند و بتوانند از این راه، رفته‌رفته برای خود آینده‌ای غیر نفتی بسازند و هزینه‌ای این دگرگونی بنیادی را به کمترین اندازه برسانند. اروپا می‌تواند و باید در این راستا نقش پیشاهنگ را بازی کند. و همکاری‌های تکنولوژیک بویژه در زمینه انرژی‌های تجدیدشونده با کشورهای خاورمیانه را در دستور کار خود قرار دهد. ایالات متحده نیز نمی‌تواند در درازمدت یک نظام جهانی مبتنی بر انرژی‌های تجدیدشونده را پس‌زند. اگر اروپا همراه با برخی از اعضای ایک، بویژه ایران، ونزوئلا، اندونزی، الجزایر و نیز کشورهای چون روسیه و مکزیک وارد یک ائتلاف برای برپا

شمار فزاینده سربازان کشته‌شده آمریکایی و هزینه سرسام‌آور جنگ به احتمال زیاد از آن استقبال خواهند کرد؛ و اهمیت این امر برای گسترش چشم‌انداز چندقطبی در دست در همین جا نهفته است.

۲- جنگ در عراق، درگیری‌های خاورمیانه، بحران افغانستان، پرونده پرسروصدای هسته‌ای ایران، کشمکشها در کردستان و بر خوردهای گوناگون، میلیون‌ها کشته و ویرانی‌های بسیار در دهه‌های گذشته، همه نشان‌دهنده ساختارهای پیچیده درگیری‌ها در یکی از حساس‌ترین مناطق جهان است. تنها یک طرح جامع صلح برای خاورمیانه بزرگ می‌تواند امکان نزدیک شدن منطقه را در میان و درازمدت به صلح و آرامش پایدار پدید آورد. این امر نیازمند ابتکاری جدی برای برگزاری کنفرانسی همچون کنفرانس هلسنکی برای منطقه با سازمانی ناظر به امنیت و همکاری در خاورمیانه و خاور نزدیک بعنوان کارپایه‌ای منطقه‌ای با هدف پاکسازی منطقه از جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی، تأمین امنیت پایدار برای همه کشورهای خاورمیانه و خاور نزدیک، برپایی دولت مستقل فلسطینی و پرداختن به درگیری‌های نژادی-فرهنگی و فرامرزی بر سر منابع طبیعی، آبها و راههای آبی مشترک و... است. جمهوری اسلامی ایران می‌تواند در این زمینه نقشی بسزاداشته باشد.^{۷۴} اروپا از راه این دورنمای خلاق فرصت می‌یابد که در قبایل روندها و مسائل سیاسی در خاور نزدیک و میانه‌سیاستهایی مستقل از ایالات متحده در پیش گیرد و آمادگی توان خود را در بر آوردن خواسته‌ها بر ماس و دریدا برای پی‌ریزی صلح پایدار و فراگیر در چارچوب یک نظام تازه جهانی محک بزند.^{۷۵} این راهبرد، زمینه ساخت دموکراسی‌سازی از درون را گسترش خواهد داد و پرونده‌های دموکراسی و ارداتی و آمریکایی را به گزینه‌ای واقع‌بینانه و بومی تبدیل خواهد کرد.^{۷۶}

۳- اکنون زمان آن رسیده است که «سازمان همکاری و امنیت اروپا» از زیر سایه ناتو بیرون آید و حیاتی تازه بیابد. ناتو دیگر نه در نظم تک‌قطبی آمریکایی جایی دارد، نه در ساختار یک نظام جهانی چندقطبی. به جای آن، نهادهایی مبتنی بر همکاری بعنوان ستونهای جهانی دیگر گونه لازم است که شالوده‌ای برای آغاز خلع سلاح جهانی بویژه در زمینه جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی باشد. ژوزف و تیلات، برنده جایزه صلح نوبل و نماد جنبش پگوش می‌گوید: تصمیم ایالات متحده در مورد ایجاد سیستم‌های دفاع موشکی بالستیک... خطر یک مسابقه هسته‌ای تازه را افزایش

Lösche, Peter/von Loeffelholz, Hans Dietrich (ed.),
Länderbericht USA, Bonn

(فرهنگ آمریکایی - گزارش ایالات متحده آمریکا) و

Kodalle, Klaus - Michael, 1988: Zivilreligion in den
USA, in: Ders. (ed.): Gott und Politik in USA. Frank-
furt a. M.

(دین مدنی در ایالات متحده)

۸. نگاه کنید به تاج زاده، سید مصطفی، ۱۳۸۳: «دین در انتخابات
آمریکا»، در روزنامه شرق، ۲۱ دی ۱۳۸۳.

9. Victor, Barbara, 2005: The Last Crusade. Religion
and the Politics of Misdirection, London.

۱۰. بنگرید به:

Hardt, Michael/Negri, Antonio, 2002, The Empire.
The New World Order, Frankfurt/ New York.

(امپراتوری نظم نوین جهانی)

و نیز:

Münkler, Herfried, 2005: Imperien. Die Logik der
Weltherrschaft-von Rom bis zu den Vereinigten Staa-
ten

(امپراتوری‌ها منطق سلطه جهانی - از روم تا ایالات متحده)

۱۱. در این مورد نگاه کنید به نیری، بیژن ۱۳۸۴: جای آموزه نظامی
آمریکا، در اطلاعات سیاسی و اقتصادی شماره ۲۱۲-۲۱۱

۱۲. بنگرید به:

Arrighi, Giovanni, 1999, Chaos and Governance in the
Modern World System, Minneapolis.

۱۳. بنگرید به:

Harvey, David, 2003, The New Imperialism, Oxford.

۱۴. جهت تحلیل وسیع تر عوامل عمده سیاست ژئواستراتژیک
ایالات متحده و جنگ‌های منطقه خاورمیانه از اواخر ۱۹۷۰ تا به حال

بنگرید به:

Massarrat, Mohssen, 2003: Amerikas Weltordnung.
Hegemonie und Kriege um Öl, Hamburg.

(نظم جهانی آمریکایی - هژمونی و جنگ‌های نفتی)

۱۵. بودجه نظامی ایالات متحده در حال حاضر ۴۰۰ میلیارد دلار و
بیش از کل هزینه‌های تسلیحاتی کلیه کشورهای جهان است.

16. Todd, Emmanuel, 2003: Weltmacht USA. Ein
Nachruf, München, S. 13.

(مرثیه‌ای برای ایالات متحده به مثابه قدرت جهانی)

۱۷. برای نمونه نگاه کنید به:

Lutz, Dieter S., 2001: Die Terroranschläge sind auch
eine Warnung - vielleicht die letzte, in: Frankfurter
Rundschau vom 22. September 2001

Massarrat, Mohssen, 2003

(ضربه‌های تروریستی یک هشدارند - شاید آخرین هشدار) و
(زیر نویس شماره ۱۲) و

Bimbaum, Norman, 2001: Der Scheintod hat das pol-

کردن نظام جهانی تازه در زمینه انرژی شود، خواهد توانست
سیاستهای خانمانسوز نفتی و زیست محیطی ایالات متحده را
به انزوای بکشد. این ائتلاف می‌تواند به نیروهای اصلاح طلب و
طرفدار نظام پلورالیستی جهانی در آمریکا پویایی تازه ببخشد
و نگاه آن دولت را هر چه بیشتر به سیاستهای ابتکاری در
دوران انرژیهای تازه و پیامدهای سودمند آن جلب کند. ۷۴

۵- یک جهان پلورالیستی نیازمند یک نظام اقتصادی جهانی
عادلانه است. سیستمی که افزایش رفاه وابستگان به خود را
در جلوگیری از مبارزه دیگران با فقر و گرسنگی بجوید،
مشروعیت خود را از دست می‌دهد. اروپا می‌تواند و باید از
سیاستهای خودبویزه در بخش کشاورزی به زیان ملت‌های
ضعیف تر در سلسله مراتب اقتصاد جهانی، یعنی ۳ تا ۴
میلیارد انسان در جهان سوم، دست بردارد و در این زمینه نیز
نقش پیشاهنگ را بازی کند.

یادداشت‌ها

۱. اصل این نوشته ابتدا در سال ۲۰۰۳ میلادی بزبان آلمانی در دو
مرحله انتشار یافت و سپس به کمک آرش برومند به فارسی برگردانده
شد. در زمستان ۲۰۰۵ این متن به صورت حاضر تکمیل گردید.

۲. استاد اقتصاد سیاسی در دانشگاه اوزنابروک آلمان، دارای مدرک
مهندسی معدن از دانشگاه فنی برلن، دکترای علوم سیاسی از دانشگاه
آزاد برلن و فوق دکترای اقتصاد از دانشگاه اوزنابروک آلمان

۳. نگاه کنید به:

Nielebock, Thomas, 1991: Die amerikanische Krisen -
und Kriegspolitik im Lichte innenpolitischer Motive,
in: Frankfurter Rundschau vom 26. Februar 1991

4. Lapham, Lewis H., 2003: Die Faust des Gerechten.
Der religiöse Faktor in der US-Politik, in: Le Monde
diplomatique, Juli 2003.

(مشیت عادلان. عامل مذهبی در سیاست ایالات متحده)

Lazare, Daniel, 2002: Die Glaubensgemeinschaft USA
und ihre Ketzer. Wer nicht für uns ist, ist gegen uns,
in: Le Monde diplomatique, August 2002

(ایالات متحده آمریکا به مثابه مجمعی دینی و مشرکین آن. هر که با ما
نیست، بر ماست)

۵. لافام، ۲۰۰۳

6. Richter, Horst Eberhard, 2003: Stillhalten ist
tödlich. Eine Lehre des Krieges gegen Irak, in: Frank-
furter Rundschau vom 3. September 2003.

(خاموش ماندن کشنده است. درسی از جنگ علیه عراق)

۷. نگاه کنید به:

Fluck, Winfried, 2004: Amerikanische Kultur, in:

مهریسه‌های برای قرارداد ABM و فراخوانی برای کنترل جدی‌تر تسلیحات) و نیز در فرانکفورتر روندشا، ۱۳ مه ۲۰۰۳
Nassauer, Otfried, 2003: Die Rückkehr der Atomkrieger, in: Frankfurter Rundschau vom 13. Mai 2003.

(بازگشت جنگجویان هسته‌ای)

۲۶. بطور مثال در Nuclear Posture Review در تاریخ ژانویه ۲۰۰۲. همچنین در استراتژی ملی برای مبارزه با سلاح‌های کشتار همگانی... در همین رابطه نگاه کنید به:

Rotblat, Joseph, 2003: Es wächst die Gefahr, dass ein neues nukleares Wettrüsten beginnt, in: frankfurter Rundschau vom 6. August 2003.

(خطر اینکه يك مسابقه تسلیحات هسته‌ای آغاز شود، گسترش می‌یابد)

۲۷. همانجا و نیز Nassauer, 2003. (زیر نویس شماره ۲۳) ۲۸. نگاه کنید به:

Larson, Alan, 2003: U.S. must have access to energy on terms supporting economic growth. US Under Secretary for Economic, Business and Agricultural Affairs vom 08. April 2003.

۲۹. درباره تحلیل همه‌جانبه این نظریه بنگرید به محسن مسرت ۱۳۸۴: ثوری بهای نفت. نقش دموکراسی در بهای عادلانه و ذاتی

نفت، در اطلاعات سیاسی و اقتصادی شماره ۲۱۴-۲۱۳

۳۰. آمار و ارقام مربوط به سال ۲۰۰۲ هستند. محاسبه توسط نگارنده و بر اساس BP Statistical Review of World Energy, London

۳۱. نگاه کنید به مسرت، محسن، ۱۳۸۴ (زیر نویس ش ۲۷)

۳۲. برای اطلاعات بیشتر در مورد خطوط لوله باکو- تفلیس- سیحان نگاه کنید به:

Polak, Matthias, 2003: Wie die Geopolitik der USA abgesichert wird, in: Informationsbrief Weltwirtschaft & Entwicklung Nr. 6/2003

(چگونه ژئوپولیتیک ایالات متحد آمریکا تضمین می‌شود)

بنظر پولاک مسأله بر سر «يك خط لوله از لحاظ اقتصادی ناسودآور و از لحاظ زیست‌محیطی قابل تأمل» است که صرفاً بر اساس طرح‌های ژئواستراتژیک دولت آمریکا پدید آمده است. این خط لوله از طریق مداخله وسیع و فشار به دولت‌های دخیل و نیز با بی‌توجهی به مقاومت روبرو شد همبودهای بی‌شماری که در طول این خط لوله قرار دارند، با کم‌بهرترین شرایط بصورت قرارداد رسمی به زیان محیط زیست و مردم آن منطقه تحمیل شده است.

۳۳. Larson, 2003 (زیر نویس ش ۲۶)

۳۴. برای يك ارزیابی جامع‌تر در مورد جنگ افغانستان و عراق بنگرید به ۲۰۰۳، Massarrat, Mohssen (زیر نویس ش ۱۲)، فصل ۴ و ۲.

۳۵. همانگونه که از این جنبه‌های بطور بسیار مختصر ارائه شده می‌توان

itische Leben in den USA ereilt. Betrachtungen zur Lage einer Nation, in: Frankfurter Rundschau vom 3. November 2001.

(مرگ ظاهری زندگی سیاسی در ایالات متحده آمریکا را اغافلگیر کرده است. ملاحظاتی در مورد وضعیت يك ملت)

۱۸. Todd, ۲۰۰۳. (زیر نویس شماره ۴۴ ص ۱۵)

۱۹. در این رابطه بنگرید به گزارش Karl Grobe در Frankfurter Rundschau، ۹ سپتامبر ۲۰۰۳

۲۰. Joel, Beinin, ۲۰۰۳: مغز خارجی بوش Think tank برای سیاست خاور میانه، در لوموند دیپلماتیک، ژوئیه ۲۰۰۳

۲۱. از جمله با نفوذترین کادرهای این مؤسسه عبارتند از مارتین ایندیک (Martin Indyk) (سفیر ایالات متحده در زمان دولت

کلینتون در اسرائیل)، دنیس راس (Dennis Ross) (مشاور خاور نزدیک رئیس جمهور بوش پدر و کلینتون)، دیک چنی (Dick Che-

ney) (معاون رئیس جمهور)، جان بولتون (John Bolton) (نماینده ایالات متحده در سازمان ملل)، ریچارد پرل (Richard

Perle) (پدر نظری جنگ عراق)، پل ولفوویتس (Paul Wolfowitz) (معاون وزیر دفاع). در همانجا، بیئین (Beinin) در مقاله‌اش در هم

بافتگی پرسنلی این یا آن استراتژی سیاسی ایالات متحده در Think tank‌های مختلف و در هم‌بافته نظیر AEI، مرکز سیاست امنیتی

(CSP)، مؤسسه یهودی برای مناسبات امنیت ملی (JINSA)، مؤسسه واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک (WINEP) و مؤسسه

American Enterprise که برای ریچارد پرل بمشابه پایگاه عملیاتی‌اش است، را نشان می‌دهد. خط ایدئولوژیک AEI را طبق

نظر بیئین می‌توان در جملاتی نظیر آنچه در زیر می‌آید شناخت:

«ایالات متحده می‌بایست هر ده سال يك کشور کوچک بی‌بخت را در نظر بگیرد و آن را با خاک یکسان سازد تا جهان بفهمد که با ما نمی‌توان شوخی کرد.» همانجا.

22. Pradetto, August, 2003: Der Irak, die USA und Europa, in: Blätter für deutsche und internationale Politik, Nr.2/2003, S. 174.

(عراق، ایالات متحده آمریکا و اروپا)

23. Brzezinski, Zbigniew, 1997: Die einzige Weltmacht. Amerikas Strategie der Vorherrschaft, Frankfurt/M., S. 65.

(یگانه قدرت جهانی. استراتژی سرکردگی آمریکا)

۲۴. همانجا، ص ۲۲۰

۲۵. نگاه کنید به:

Kubbig, Bernd W., 2002: Jetzt haben die USA edn Freifahrtschein für unbegrenzte Aufrüstung. Ein Nachruf auf den ABM-Vertrag und ein Aufruf zu ernsthafter Rüstungskontrolle, in: Frankfurter Rundschau vom 14. Juni 2002

(اکنون ایالات متحده آمریکا اجازه مسلح شدن نامحدود را دارد.)

Abdolvand, Behrooz/ Adolf, Mataias, 2003 (Anm. 41), S. 182

۴۷. برای اطلاع بیشتر نسبت به این موضوع رجوع کنید به -Mas sarrat, Mohs sen, 2003 (زیرنویس ش ۱۲) ص ۱۶۷
48. Kupchan, 2003

(زیرنویس ش ۳۸) ص ۶۸۱
۴۹. نگاه کنید به

Nassauer, Otfried, 2002: Eine neue militärische Aufteilung der Welt. Die künftige Kommandostruktur der USA für eine globale Ordnung und eine zurecht gestutzte Nato, in: Frankfurter Rundschau vom 15. Juli 2002

(تقسیم‌بندی نوین نظامی جهان. ساختار فرماندهی ایالات متحده آمریکا در آینده برای نظام جهانی و یک ناتوی دلخواه)
۵۰. مفصل تر نگاه کنید به:

Massarrat, Mohssen, 1976: Hauptentwicklungsstadien der kapitalistischen Weltwirtschaft, Lollar (مراحل اصلی تکامل اقتصاد جهانی سرمایه‌داری)

۵۱. جهت توضیحات تئوریک این پدیده مراجعه شود به مسرت، محسن، ۱۳۷۸: توسعه پایدار از راه درونی ساختن هزینه‌ها. مبانی تئوریک برای تحلیل و اصلاح ساختارهای جهانی، در: اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۱۴۲-۱۴۱
۵۲. نگاه کنید به:

Krell, Gert, 2003: Arroganz der Macht, Arroganz der Ohnmacht. HSFK- Report 1/2003, Frankfurt/M.

(تبختر قدرت، تبختر عجز)

53. Frankfurter Rundschau vom 13. September 2003

54. Asmus, Ronald D./ Pollack, Kanneth M., 2002: Transformation des Mittleren Ostens. Das neue transatlantische Projekt, in: Blätter für deutsche und internationale Politik, Heft 12/02

(دگرگونی خاورمیانه. پروژه جدید ماورای آتلانتیک)
۵۵. Massarrat 2003 (زیرنویس ش ۱۲)

56. Münkler, Herfried, 2003: im Kampf gegen die Unordnung. Was viele Europäer nicht verstehen: Im Irak ging es für das Imperium USA selbst um die Befriedung einer Peripheriezone, in: Frankfurter Rundschau vom 28. August 2003

(جنگ علیه بی‌نظمی. آنچه که بسیاری از اروپاییان درک نمی‌کنند، در عراق مسأله امپراتوری آمریکا آرام‌سازی منطقه‌ای حاشیه‌ای بود)
۵۷. نگاه کنید به:

Frankfurter Rundschau vom 14. Januar 2004

۵۸. برای نمونه نگاه کنید به:

Nye, Joseph S., 2003: Das Paradox der am-

دید، منافع نفتی و امکانات مداخله ایالات متحده آمریکا بسیار پروجه و بفریح‌اند. اگر از این پیچیدگی اغماض کنیم، آنگاه متمایل بدان خواهیم شد که کوشش‌های هدفدار ایالات متحده را در اثر گذاری بر بهای نفت و تنظیم آن، زیر سؤال ببریم. متأسفانه بسیاری از تحلیلگران بین‌المللی به جزئیات پیچیده نقش ژئوپولیتیک نفت کم توجه‌اند و از شناخت هدف‌های نفتی ایالات متحده که تنها خود نفت نیست بلکه نفت وسیله قدرت و هژمونی این کشور است، عاجزند.

36. Cheney, Dick/Powell, Colin L/O'Neill, Paul u.a., 2001: National Energy Policy. Report of the National Energy Policy Development Group, Washington.

۳۷. همانجا

۳۸. برای نمونه نگاه کنید به (در آستانه یک جنگ نوین ارزی)
Altvater, Elmar, 2003: Vor einem neuen Währungskrieg? in: Informationsbrief Weltwirtschaft & Entwicklung, Nr. 7- 8/2003.

۳۹. برای اطلاع بیشتر در این مورد نگاه کنید به فصل‌های بعدی این نوشته بخصوص به فصل «سهم اروپا و نقش خاورمیانه در ایجاد یک نظام جهانی چندقطبی».

40. Kupchan, Charles A., 2003: "Die USA brauchen Europa". Konturen einer künftigen Partnerschaft, Interview, in: Blätter für deutsche und internationale Politik, Nr. 6/2003, S. 686.

(ایالات متحده آمریکا به اروپا نیاز دارد)

۴۱. ناشر لوموند دیپلماتیک، ۲۰۰۳، اطلس جهانی‌سازی، برلین، ص ۹۸

Le Monde diplomatique (Hrsg.), 2003: Atlas der Globalis Lerung, Berlin, S.

42. Kupchan, 2003 (Anm. 38), S. 686.

۴۳. نگاه کنید به:

Abdolvand, Behrooz/ Adolf, Mathias, 2003: Verteidigung des Dollars mit anderen Mitteln, in: Blätter für deutsche und internationale Politik, Nr. 2/2003, S. 181 f.

(دفاع از دلار با ابزارهای دیگر)

۴۴. چون خروج سرمایه عربستان سعودی از دلار موجب یک هجوم بهمین‌وز به سمت یورو وین خواهد شد، عربستان سعودی در حال حاضر در رسانه‌های ایالات متحده بگونه پیشگیرانه تحت ظن عمومی قرار دارد که در ضربه تروریستی ۱۱ سپتامبر دخالت داشته است. علاقه سرمایه‌گذاران عربستان سعودی به تغییر ارز از طریق شمشیر داموکلس ظن به تروریسم و امکان مصادره ثروت‌شان، به گونه‌ای مؤثر تر می‌شود.

۴۵. نگاه کنید به:

Perkins, John, 2005, Bekenntnisse eines Economic Hit Man, Muenchen.

۴۶. نگاه کنید به:

۶۵. Todd, Emmanuel, 2003 (زیر نویس ش ۱۴ ص ۲۱۷)
۶۶. برای توضیح بیشتر رجوع کنید به:
Massarrat, Mohssen 2003c: Friedensmacht Europa. Die neue Ordnung im Nahen und Mittleren Osten nach dem Irak-Krieg, in: Frankfurter Rundschau vom 27. März 2003
- (ارویای صلح طلب: نظام نوین در خاورمیانه و نزدیک پس از جنگ عراق)
۶۷. منتشر شده در
Frankfurter Allgemeinen Zeitung vom 31. Mai 2003
- Habermas, Jürgen, 2003: Europäische Identität und universalistisches Handeln, in: Blätter für deutsche und internationale Politik, Nr. 7/2003
- (هویت اروپایی و عمل جامع گرا)
۶۸. در همین مورد بنگرید به Pradetto, 2003 S. 170 ص ۱۷۰ (Footnote 20)
۶۹. هابرماس و دریدا البته عناصر مشخص این دورنما را در فراخوان ماه مه خود نادقیق باقی می گذارند و کم و بیش به کلیات بسنده می کنند.
۷۰. در این مورد بطور مفصل تر نگاه کنید به مسرت، محسن ۱۳۸۳: سد استراتژی تسلط مطلق. بحران هسته‌ای ایران و دورنمای سیاست امنیت منطقه‌ای، شرق ۲۶ و ۲۷ بهمن ۱۳۸۳ و مسرت، محسن ۱۳۸۴: بی اثر کردن دام آمریکایی، شرق ۲۳ مرداد ۱۳۸۴
۷۱. برخورد با مسأله روز پرونده هسته‌ای ایران فقط در چارچوب یک طرح امنیت منطقه‌ای می تواند راه حل درازمدت داشته باشد. پرداختن تبیض منشانه با این مسأله و کاربرد یکجانبه رهنمودهای قرارداد منع سلاح‌های هسته‌ای در رابطه با کشورهای غیر اتمی به اعتبار اتحادیه اروپا زیان می زند و آنها را در چشم ایرانیان همچون همدست ایالات متحده آمریکا و اسرائیل می نمایاند. اینکه خطر گسترش سلاح‌های هسته‌ای در خاورمیانه و نزدیک به ایران محدود نمی شود را تلاش‌های عربستان سعودی نشان می دهد که می کوشد به سلاح اتمی دست یابد. در این مورد بنگرید به گزارشی در فرانکفورتر روندشا، ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۳: «عربستان سعودی به سلاح اتمی متعلق به خود می اندیشد».
72. Massarrat, Mohssen, 2005: Demokratisierung des Greater Middle East, in: Aus Politik und Zeitgeschte No 4/2005 (.....)
۷۳. Rotblat, Joseph, 2003 (زیر نویس ش ۲۴)
۷۴. در این مورد بطور مفصل تر بنگرید به:
Massarrat, Mohssen, 2003d: Strategische Allianz für den Einstieg in das Zeitalter erneuerbarer Energien, in Solarzeitalter Nr. 4/2002
- (ائتلاف استراتژیک برای ورود به عصر انرژی‌های قابل بازیافت)
- erikanischen Macht. Warum die einzige Supermacht der Welt Verbündete braucht, Hamburg
- (پاراوکس قدرت آمریکا. چرا یگانه ابر قدرت جهان به متحد نیاز مند است)
Kupchan, Charles A., 2002: The End of American Era, New York; (پایان دوران آمریکایی)
- Power, Samantha, 2003: Das Empire der Menschenrechte. Zwischen Macht und Moral: Plädoyer für die Neuorientierung amerikanischer Weltpolitik, in: Frankfurter Rundschau vom 9. August 2003
- (امپراتوری حقوق بشر. میان قدرت و اخلاق: فراخوانی برای جهتگیری نوین سیاست جهانی آمریکا) و بویژه:
Mann, Michael, 2003: Die ohnmächtige Supermacht, Frankfurt/ M (ابر قدرت عاجز)
59. Soros, Georg, 2004: Die Vorherrschaft der USA - eine Seifenblase, München
- (سروری ایالات متحده آمریکا- یک حباب صابون)
۶۰. الف) (تک قطبی گرایی ایالات متحده آمریکا بمثابة مسأله سیاست بین المللی)، در: سیاست و تاریخ معاصر، ج ۳۱-۳۲، ۲۰۰۳
- Hippler, Jochen, 2003: Unilateralismus der USA als Problem der internationalen Politik, in: Aus Politik und Zeitgeschichte, B 31-32/2003
- ب) Horst Eberhard Richter پزشک روانشناس آلمانی در روز ضد جنگ در مراسم اتحادیه سندیکاهای کارگری فدرال آلمان در فرانکفورتر گفت: «ما باید به آن بیندیشیم که بدون یک دگرگونی خود آگاهی در درون ایالات متحده آمریکا پیشرفت‌های مؤثر سیاست صلح در مقیاس جهانی غیر قابل دستیابی باقی خواهد ماند» (Rich-ter, 2003) زیر نویس ش ۸
۶۱. یکی از سخنگویان این جریان که دورنمای تک قطبی را به روشن ترین وجهی فرمولبندی می کند و بگونه‌ای تهاجمی نماینده این دورنما است، رابرت کیگان، مشاور رئیس جمهور ایالات متحده است. در این مورد بنگرید به اثر
- Kagan, Robert, 2002: "Macht und Schwäche", in: Blätter für deutsche und internationale Politik, Nr. 10/ 2002
- (قدرت و ضعف)
۶۲. Hardt, Michael/Negri, Antonio, 2002 (زیر نویس ش ۱۰)
۶۳. Münkler, Herfried, 2003 (زیر نویس ش ۱۰ و ۵۳)
۶۴. برای نقد مفصل تر رجوع کنید به: Massarrat, 2003 (زیر نویس ش ۱۲)، فصل ۱ و از همین نگارنده
- Die Imperative des Imperiums. Über einen erstaunlichen Versuch, die Aggression gegen den Irak politisch und moralisch zu rechtfertigen, in: "Freitag" vom 21. März 2003
- (جبر امپراتوری. در مورد یک تلاش شگفت آور برای توجیه سیاسی